

خدا توانا و نیرومند است گروهی که آنان را مستقر و متمکن کردیم که نماز را برپا داشته زکوة میدهند و امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و عاقبت کارها با خدا است .
وقوله :

" يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ " (۱) یعنی ای مؤمنین با کفاری که در نزدیکی شما هستند مقاتله کنید و باید در شما درشتی بینند و بدانید که خدا با پرهیزکاران است .

و در عین حال نیز در قرآن بدین مفاد مسطور است که بعضی از اصحاب افروخته از خشم و غضب نسبت بظالمین مکه که خواستار نزول سوره محکم در امر بقتال بودند همینکه چنان سوره صدور یافت باندایشه و هراس افتادند .

و امر و دستور غزوات چنین بود که مسلمانان با دوبرابر شمار خود بجنگند و نگریزند و هر که باسلام درآید البته با دیگر مسلمانان مساوی است و هر که اسلام نپذیرد باید مطیع و منقاد مسلمین باشد و سروری و مهتری آنان را شناخته سالیانه مبالغی ببهای سلامت و امان جان و مال خود بهیئت مسلمین بپردازد و هر چه از اموال و مواشی و اسرا

و غیرها در دار الحرب بدست آید خمس آن گرفته بر پنج یا شش قسمت کنند (۱) سهمی لله و سهمی للرسول و سهمی بهسر اقربا و خویشاوندان رسول که غالباً برای تألیف قلوبشان نسبت باسلام بود و سهمی للفقراء و سهمی برای درماندگان سبیل بود و چهار خمس دیگر اختصاص به غنیمت آوردندگان داشت و بعداً در همه حروب بدینگونه عمل میشد و آن حضرت در غزوات که حضور داشت برای اطمینان خاطر مجاهدین بعضی از نسوان را نیز همراه میگرفتند .

و مقدمات شروع غزوات چنین گذشت که قریش انتظار وقت مناسب و صالح برای حمله بمدینه میکشیدند و گروهی از رهنزان و دلیرانشان گهگاه تا حوالی مدینه دستبرد کرده مواشی میربودند و در تاریخ و سیر چنین آوردند که نخست بدینگونه واقع شد که نه تن از اصحاب حسب الامر پی تفحص (۱) مفاد آیه ۲ از سوره انفال چنین است که هر چه از شیشی غنیمت برید بهر خدا پنجیک آن و برای رسول و برای خویشاوندان و یتیمان و بیچارگان و رهگذران است. الخُمس بضعتین و اسکان الثانی لغنمة اسم لحق یجسب فی المال یستحقه بنوهاشم و قد اختلف فی کیفیتة القسمة و الظاهر منها عند فقهاء الامامية ان تقسم ستة اقسام ثلاثة للرسول فی حیاة و بعده للامام القائم مقامه و هو المعنی بذی القربی و الثلاثة الباقیه لمن سماهم الله تعالی من بنی عبد المطلب خاصة و من غیرهم .

از احوال و اعمال قریش تا نخلستان بین مکه و طائف رفتند و در آنجا با قافله ای از قریش تصادف و تصادم روی داد و معاندین قبول اسلام نکردند و تسلیم نشدند و اصحاب غلبه نموده غنیمت و اسیر آوردند . و باری دیگر آن حضرت با شصت تن از اصحاب از مدینه بیرون راند و در معموره ابوانا واقع بین مدینه و مکه با قومی در باب اسلام مکالمه فرمود و آنان نپذیرفتند ولی بزرگ قبیله از در مسالمت درآمد و چندان بکوشید تا کار بمصالحت گذشت و آن حضرت با همراهان مراجعت فرمود و چندی پس از آن خبری شیوع یافت که قافله ای از صنایع قریش بمهتری ابوجهل از سوریه بمکه برمیگردند و سی تن از مهاجرین تحت او امر حمزه سوی قافله بهر نشر اسلام رفتند و ابوجهل آگهی یافته امتعه را بدهی در آن نزدیکی رساند و با عده اش که قرب سیصد تن بشمار بودند مستعداً مقاتله گردید ولی بزرگ قریه با ملایمت گفتار و تهدید طرفین از یکدیگر غبار جنگ را فرونشاند و قریش با احتیاط برای امتعه و حمزه بملاحظه کثرت عدت و قوت آنان دست از یکدیگر بازداشتند و گویند چند باری دیگر شبیه باین امور واقع شد و محاربه اتفاق نیفتاد و موجب شدت غضب و اضطراب و التهاب قریش گشت تا آنکه با کاروانسی از آنان تصادف مسلمانان دست داد و مشرکین اسلام قبول

نکردند و کار بمنازعه و مقاتله کشید و اصحاب معدودی را کشته و اسیری چند با غنیمت آوردند و آحاد متفرق و مجروح بنزد ارکان قریش رسیده شرح حال دادند و دلیران و بزرگان برآشفته بصدور هجوم بمدینه برآمدند . و نخستین غزوه از غزوات مهمه آغاز گردید . و آن غزوات که قتال در آنها واقع شد نوزده یا بیشتر و رسالیه های از مابین سپاه اسلام نیز سی و پنج یا بیشتر بودند . و غزوات مهمه بدین اسامی اند: بدر احد ، خندق ، قریظه ، مطلق ، خیبر ، فتح ، حنین طائف .

و غزوه مذکوره بدر نزد چاهی مسعی بدان اسم بین مکه و مدینه وقوع یافت که ابوسفیان تحریک کرده نهد و بنجاه تن از شجعان مسلح قریش را که در آن میان عده ای از مشاهیر و ارکان بودند بعزم مدینه بسرعت تا آنجا رساند و عباس بن عبدالمطلب عم مذکور پیغمبر و طالب و عقیل پسران ابوطالب و نوفل بن حارث بن عبدالمطلب از بنی هاشم نیز همراه بودند و ابولهب چون بشخصه حرکت نتوانست عاص برادر ابوجهل را بنیابت از خود مسلح ساخته مصاریف و مایحتاج داده با مقاتلین فرستاد و ابوجهل خود تجهیز کننده سپاه بود . و در آن میان صد تن سواره داشتند و پیغمبر بمجرد استماع خبر با سیصد سیزده تن از اصحاب که هفتاد و هفت از آنها ^{جران}

واقی از انصار بودند و فقط دوتن سواره داشتند مسلحاً
 بی مدافعه راند و نزد چاه مذکور تلاحی فشتین واقع شد
 و این در هفدهم رمضان سال دوم هجرت وقوع یافت و با
 شدت محاربه مسلمانان غلبه کردند و چهارده نفر از آنان
 که شش تن از مهاجرین بودند بشهادت رسیدند . و از آنطرف
 هفتاد تن که برخی از اشراف مکه و مصادر عداوت بودند
 هلاک شدند و از آن جمله ابوجهل هفتادساله و برادرش
 عاص مذکور و طلحه برادر خدیجه و امیه بن خلف و حنظله
 بن ابی سفیان مقتول گشتند . و قوت و عصبت دینیه بدرجه^ی
 بود که ابو عبیده بن الجراح پدر مشرکش را که بعزم قتل پسر
 در تکاپو بود بدست خود هلاک ساخت . و پیغمبر از جهت
 قتل ابوجهل که فرعون اسلام مینامید سجده شکر گذاشت و
 هفتاد تن نیز از اشراف دستگیر و اسیر گشتند که از آن جمله
 نضر بن الحارث و عتبه بن ابی معیط و عباس بن عبدالمطلب
 و عقیل و نوفل مذکور بودند . و پیغمبر فرمان داد تا نضر و
 عقبه را علی سربرید و از برخی دیگر فدیة معتنابها گرفته
 رها کرد و بقیة السیف مجروح و مکسور و عزادار بعه گریختند
 و اموال و اثقال و اسلحه شانرا مجاهدین جمع کردند . و
 حسب دستور آنحضرت اجساد بیست و چهارتن صنادید
 مقتول قریش را بجاهی ریختند و شترسواری ابوجهل را بخود

اختصاص داد و شمشیر عاص را به علی بخشید که شجاعت
 نادرالنظیر در آن سن جوانی از او بروز یافت و تنی چند
 از مهمین را او بکشت . و شمشیر مذکور حسب مرسوم عرب که
 مراکب و اسلحه را نام مینهادند بعلت برآمدگیهای مانند
 فقرات ظهر انسانی که بر پشت داشت بنام زوالفقار معروف
 بود و دیگر اشیاء را بین مهاجرین و انصار قسمت کرد . و این
 جنگ که مواعید آنحضرت را از ایام مکه بیعد ظاهر ساخت
 و مسلمین با قلت عدد و فقدان آلات حرب و وجود موانع بسیار
 بر معاندین کثیر مسلح غلبه یافتند و جمعی از بزرگترین
 دشمنان خود را از میان بردند و رعب بدلهای قریش انداختند
 و قوت و استقلال و انفصال ایمانی خود را کاملاً نشان دادند
 و موجب توجه تام انام بامر اسلام گردیدند در قرآن بنوع
 استدلال (۱) و افتخار بتائید و نصرت پروردگار یاد شد و
 اصحاب را موجب مزید قوت و شوکت و ثروت گردید . و اگر
 در آغاز کار خصوصاً مهاجرین را دل بستیز و خونریزی خویشان
 و دوستان خود و بزرگان قوم نمیرفت از این هنگام حربستی و
 مقدم شدند .

و از جانبی دیگر تمامت قریش خصوصاً ابوسفیان قرین عزا
 نشستند و ابولهب هم از شدت تأثر هلاک گشت و غیرت

و عصبیت بجوش آمده بصدد تهیه قتالی بزرگتر برآمدند
 بعضی قبائل دیگر نیز باندیشه از مال احوال خود بتعرض
 پرداختند و موجب غزوه مهم دوم معروف بنام غزوه احد گردید
 که در سال سوم هجرت اتفاق افتاد چه قریش بعد از واقعه
 بدر برای اجراء انتقام و ابقاء آبرو و نام با نهایت آشفتگی و
 اهتمام ترك لذات گفته همت بر تدارك و تلافی نهادند و
 جماعتی از اکابر خصوصاً ابو سفیان که پسر یا پدر یا برادر
 یا اقربایشان کشته گردید برخاسته معدودی را پی استمداد
 از عشائر کنانه و تهامه فرستادند و سه هزار سوار جرار
 سلاح ساخته گروهی از شعراء و از زنان اقرباء کشته همراه
 گرفتند تا مردان بواسطه رجز و مراثیشان از جنگ نگریزند
 و بنی الهون و بنی المصطلق نیز بایشان ملحق شدند و معبود
 اعظم خود هبل را پیشاپیش سپاه گرفته روی بمدینه شتافتند
 تا اسلام و مسلمین و یثربیان را ازین برکنند . و پیغمبر آگهی
 یافته بسرعت تجهیز اصحاب کرده از مدینه بیرون آمد ولی
 عبدالله ابی مذکور و همراهانش که در سلمانی قدمی ثابت
 نداشتند و از کثرت عدد و استعداد دشمن خبر یافته دل
 از کف دادند در نیمه راه پیغمبر و اصحاب را بجای گذاشته
 برگشتند . و ابوعامر مترهب منافق از بزرگان مدینه که قبلاً
 لساناً اظهار انتظار نبی موعود در تورات میکرد ولی نفاق

داشت و در نهان نزد موافقین خود قسم خورد که همیشه با
 اسلام مقاومت نماید و در دل آرزوی چنین روز سختی برای
 ایند آئین داشت و گمان میکرد که با مخالفتش کثیری باو میپیوند
 با هفتاد سوار جدا شده خود را بسپاه مکه رسانده ملحق
 گشت (۱) و پیغمبر با هفتصد تن باقی ماند ولی قوت و دلگرمی
 اصحاب از بین نرفت و سعی فرمود تا بکوه احد که در خارج
 مدینه واقع است خود را رساند و در دامنه و پشت بکوه قرار
 گرفتند و لشکر مکه نیز رسیده در برابر استقرار جستند و این
 در یازدهم ماه شوال سال سوم هجرت بود که دو لشکر با هم
 در آویختند و عده ای از جانبین مقتول شدند و اصحاب
 دلیری نمودند و سپاه مکه درهم شکست و هبل سرنگون گردید
 و آنان از جای کنده شده بگریختند (۲) ولی در آن حال
 مسلمانان دست به غنیمت گشودند و قریب پنجاه نفر تیرانداز
 از اصحاب را که آنحضرت در معبر و مدخل جبل از خلف
 و فوق رأس مجاهدین محض ممانعت از ورود و هجوم مقاتلین
 گماشت با آنکه مقرر داشت که با غانمین نهیب ساوی برزند
 دیده بر غنائم افتاده دامن شکیبا از دست رفته پای پیش
 گذاشته بتاختند و فقط رئیسشان عبدالله بن جبیر باده تن
 برجای ماندند و خالد بن الولید با همراهانش از مقاتلین مکه

بدان سوزفته هجوم آورده پیغمبر و اصحاب را احاطه نمودند و کوشیدند و بکشتند و لشکر اسلام را درهم شکستند و پیغمبر با معدودی برجای ماند که پیرامونش را نگه داشته سخت حمایت و دفاع نمودند . و اکثری از ایشان بحال حیثرت و اضطراب مقاتله میکردند و گروهی از سپاه اسلام چنان گریختند که تا شهر رسیدند و اعداء کثیر و جسور بودند و سنگی با فلاخن ببارزی آنحضرت زدند که شمشیر از دست بیفتاد و سنگی دیگر بر پیشانی اصابت کرد که بشکست و حلقه های خود در پوست و استخوان فرورفت و خون بر چهره روان گشت و از محاسن بچکید و با دامن ردا^۱ خون را پاک فرمود و سنگی دیگر مرفق را مجروح ساخت و سنگی دیگر لب هارا مجروح کرده دندانها را متلاشی ساخت و دهان پر از خون شد و چون دوزخه بر یکدیگر پوشیده داشت ضرب سیوف اعداء^۲ خطری نرساند ولی بشمشیری که بقوت بر پهلو نواختند از مرکب افتاده در یکی از چاهها که اعداء^۳ در میدان حفر کرده سرش را با خاک پوشاندند سا قط شد و زانوها سخت مجروح گردید و از هوش رفت و اعداء^۴ یقین به اتمام کار اسلام نموده ندا^۵ در دادند که امر محمد خاتمه یافت . و اصحاب که مشغول مدافعه بودند نومیدگشته یکسره دل بر فرار نهادند و بعضی از مستضعفین در ایمان بیکدیگر چنیبن

گفتند که اگر نبی از جانب خدا بود کشته نمیشد اینک بآئین خود برگردیم (۱) و معدود مدافع در پیرامون آنحضرت غالباً مقتول و مجروح گردیدند و تنی چند از آنان با مشقت بسیار وی را از چاه بیرون آوردند و با دندان حلقه های زره از پیشانی بیرون کشیدند و روی از خاک و خون شستند و بعقب منهزمین رفته خبر از حیاتش دادند . و گروهی در پیرامونش گرد آمده بحال فرار و مدافعه وی را سوی قلعه کوه بردند و با تعب فراوان در غایت ضعفش که صعود میسر نبود بقله رساندند و بمحافظه پرداختند .

و از آنسو چون سران سپاه مکه دانستند که اهلاك یا قبض آن عده کاری آسان نیست بآنچه رفت اکتفا کرده سوی مکه برگشتند و اعلان و وعده جنگ قطع دیگر دادند و در این غزوه هفتاد تن از اصحاب شهید و گروهی ناقص العضو شدند از آنجمله حمزه بن عبد المطلب حسب تهییج و تطمیع هندی زوجه ابوسفیان بزومین وحشی نامی از غلامان بشهادت رسید و هند مذکور که با عده ای از زنان دیگر محض تشقی از قتلهای واقع در جنگ بدر جگرگاه بسیاری از شهداء^۶ را درید جگر حمزه را نیز بیرون کشیده خائید و این عمل بر پیغمبر تأثیری شدید نمود و حمزه را بلقب سید الشهداء خوانند .

(۱) و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل . الخ آل عمران ۱۴۴

وازمابین سپاه مکه بیست و دو تن از معاریف و غیرهم
 بهلاکت رسیدند و برای تسلیت اصحاب که در این جنگ
 زخم چشم شدید دیدند و از منافقین و متزلزلین ملامتها
 و طعنهای دلخراش باین مضامین شنیدند که فی المثل چگونه
 مواعید نبوی بدینگونه وقوع یافت آیات بسیار در قرآن است (۱)
 پس از این واقعه در سال چهارم هجرت برخی از قبائل
 عرب بعلت شدت بغض و عناد متوسل بنفاق شده بحیله
 جمعی از اصحاب را مابین خود برده هلاک نمودند چنانکه
 قومی نزد پیغمبر آمده خواستار هادی و معلم دین شدند و ده
 تن با آنان بفرستاد و آن مظلومان همینکه در محل رسیدند
 و حال نفاق قوم بدانستند مقاومت کردند و بعضی شهید و
 برخی اسیر گشتند و قوم اسرا را بمکه کشیدند و یکی در بین راه
 گریخته نجات یافت و دو دیگر را در مکه بقریش فروختند و
 ظالمین هر دو را تحت ضرب چوب و سنگ و غیره مابشهادت
 رساندند.

و نوبتی دیگر مبلغ و مرتبی برای نجد خواستند و پیغمبر
 هفتاد تن از صلحاء بفرستاد و همه را بشهادت رساندند
 و فقط يك تن که در مابین شهدا رمقی داشت خود را بالاخره
 پم دینه کشاند .

(۱) سوره آل عمران ۱۶۷

ولی غزوه مهم با تمام قوه قریش بعد از احد غزوه خندق
 بود چه قریش بصدد قتالی قطعی برآمدند که کار اسلام را
 خاتمه دهند و قبائل را متحد کرده تجهیز سپاهی بسزرگ
 نمودند و خبر به پیغمبر رسید و اصحاب را انجمن کرده کار
 بمشورت انداخت بعضی گفتند همگی مسلح شده از شهر
 بیرون رفته مقاتله کنیم و جمعی رأی دادند که در شهر مانده
 استحکامات نموده بدفاع پردازیم و گرنه با وجود اتفاق عشایر
 و کثرت عدد و استعدادشان مقاومت و استقرارشان میسر
 نیست و در آن میان روزه ایرانی که گویند ز خرید تنسی از
 موسویان بود و در اوائل هجرت اسلام پذیرفت و حضرت ویرا
 خریده آزاد کرد و نام سلمان داد چنین گفت که در کشور
 ایران گرد اگر بلاد را کنده حفر کنند تا دشمنان در مواقع
 حمله ورود نتوانند بهتر آنکه گرد اگر این شهر را نیز حفر
 کرده در اینسوی کنده دفاع نمائیم و پیغمبر رأیش را پذیرفته
 فرمان داد قریب سه هزار مرد بشتاب تمام دور شهر را از مسافتی
 دور شروع بحفر نمودند و چون در ایام برودت هوا بود و تنگی
 غلات هم بغایت شدت رسید حسب دستور روزها صائم
 شدند و شبانه روز کار کردند و خود نیز با بیل و کلنگ
 مشغول گشت . و در آغاز حتی آمیختن با زنان محرم بود
 و برای اینکه از جهت استماع اخبار کثرت و قوت اعداء رعب در

قلوب اصحاب نشست پیوسته بایجاد امید و اطمینان پرداخت
 چنانکه قطعه سنگی بزرگ زیر خاک پیدا شد و اصحاب خبیر
 دادند و پیمبر آمده با آلتی در دست بآن سنگ زده فرمود :
 کشور شام را با قصور حمراء فتح کردم . و دیگر بار برسنگ
 زده گفت بلاد ایران را با قصور بیضاء بتصرف آوردم . و باری
 دیگر زده گفت مملکت یمن را گشودم و ابواب صنعاراهم
 اکنون می بینم . و در آنحال بعضی از ضعفاء در ایمان بیکدیگر
 گفتند عجباً از این وعده ها و آرزوها در حالیکه از بیم جمععی
 از اعراب دور خود را کنده حفر میکنند وعده فتح ممالک قیاصه
 و اکاسره میدهد . و بمدت ماهی کنده با تمام رسید که عمقش
 را بیست گز نوشتند و هشت راه عبور برقرار شد و عده ای
 از جمعی را بهر محافظت آنها گماشتند و هنوز در یک موضع
 عمل ناتمام بود که قریش با قبائل متحده قریب ده هزار تن
 از دلاوران رسیدند و چون کنده را دیدند در شگفت ماندند
 و ناچار بدانسوی کنده فرود آمدند و قریب بیست و چند روز
 ماندند و از این سو مسلمانان سخت در بیم و اضطراب شده
 تصور قرب ورود مهاجمین را بشهر در خاطر میگذراندند .
 برخی از ضعفا دست و دل از محاربه شستند و پیمبر در
 نهان کس نزد بعضی از رؤساء آن قبائل فرستاد و پیام کرد
 که ثلثی از اثمار بلد بایشان واگذار تا پا از میدان جنگ

بیرون نهند و آنان راضی شدند و تنی چند از اکابر خود را
 فرستادند تا با آنحضرت گفتگو کرده بنا بر نوشتن قرار و معاهد
 شد و علی حسب الامر آغاز نگاهشتن نمود و آن عده در کمال
 نخوت و جسارت و اسائه ادب پاها کشیده داشتند و اصرار
 کردند که سران اصحاب هم باید معاهده را امضاء نمایند
 و بر اصحاب سخت گذشته بچنان معاهده رضا ندادند و آن
 عده بلسکرگاه برگشتند و مابین قبائل گفتگو افتاد و چند بار
 نیز هجوم بدینسو خواستند و دفعات به کنده درآمدند ولی
 یاران که بمحارست میپرداختند دفع دادند و تنی چند از
 دلیران اصحاب با آنان در آویخته مقتول ساختند . از آنجمله
 عمرو بن واد را گویند با هزارتن برابر میدانستند و سوار بر اسب
 از کنده بر اینسو جست و مبارز خواست و فقط علی مبارت کرد
 و پیاده با وی رزم داده او را بکشت .

گویند نبی فرمود : " ضربة علی یوم الخندق افضل من
 عبادة الثقلین " و طول مدت مدافعت و بروز سختی و قحطی
 و سرما موجب خستگی گردید و مابینشان سوء ظن و انضجار
 تولید گشته بالاخره متفرق شدند و برگشتند و احوال این غزوه
 تقریباً سبب شد که قریش و قبائل از هجوم بمدینه و مسلمانان
 منصرف و نومید گردیدند و کیفیت احوال ثابتین وهم متزلزلین
 وهم منافقین را در این غزوه در آیات قرآن

باید استنباط نمود (۱) و در آن ایام آئین اسلام در پایتختش مدینه و حوالی آن استقرار و قدرت کامل حاصل نمود و شعائر و حدود شریعتی مجری گردید و پیغمبر بتمام سرعت بنشر و بسط پرداخت. نوبتی بقصد قبائل ساکن در بُعد سه منزلی که بطرفداری و خونخواهی از قریش عزم هجوم مینمودند رفتند و آنان جلاء وطن نمودند و مسلمانان اراضی و اموال و اشیاء تصرف کردند. و نوبتی دیگر خبر رسید که قبائل بنی اسد بصد نهضت و هجوم اند لذا قریب یکصد بیست تن رفته غلبه جستند. و در سال ششم هجرت خبر رسید که قبایله "بنی المصطلق در تهیه هجوم اند و پیغمبر اصحاب آراسته سوی اراضیشان رهسپار گشت و سه روز جنگ و کشتار کرده غلبه بسته جماعتی را دستگیر و اسیر نمودند و گفته اند که تنها از زنان دو بیست نفر اسیر آوردند و دوهزار شتر و پنج هزار گوسفند و اموال فراوان گرفتند و پس از اخراج خمس فیما بین سپاه تقسیم شد و سوار را ضعیف پیاده دادند.

و در ذی قعدة همین سال ششم حسب رویای پیغمبر که با انبوه اصحاب و عمل مراسم حج بمکه درآمد با یک هزار و چهارصد تن بعنوان عمل حج رهسپار مکه گشت و از اسلحه فقط شمشیر برگرفتند و شتران بسیار کوهان شکافته آلوده بخون کرده

برای قریانی در جلو انداختند تا قبائل مخصوصاً قریش بدانند که مقصود مقاتله نیست و چون بحدیبیه که موضعی در اسفل مکه است رسیدند قریش خبر یافته بصد تهیه جمعیت و قوی شدند و بفکر مدافعت و ممانعت برآمدند و کس از اعظام گسیل داشتند و پیغمبر بعضی از اصحاب را برای اخبار از مقصد خویش بمکه فرستاد و قریش رسول را گرفته بقید و حبس نهادند و خبر قتل شهرت یافت لذا با اصحاب بیعت و معاهده نمود که بهر مقاتله ساخته شوند و عده کثیر از اهالی مکه را که بی تجسس و تعرض سپاه اسلام آمدند دستگیر نموده گرو گرفتند و اهالی مکه جمعی از دانایان را گسیل داشتند تا با آنحضرت مکالمه کرده قرار بر مصالحه دادند. و علی را مأمور فرمود که مصالحه نامه بنگارد و غالب امور مطلوبه نمایندگان قریش را در شرائط و کیفیات پذیرفت و جمله "بسم الله الرحمن الرحيم" را در اول و کلمه رسول الله را پس از نام محمد که علی نوشت نخواستند و پیغمبر قبول نموده بعلی دستور داد که محو نماید و چون او استنکاف داشت کلمه ای را که علی نشان داد با سر انگشت و آب دهان محو ساخت.

و مضمون مصالحه چنین بود که محمد با قریش بدینگونه صلح نمود تا ده سال مابین جانبین محاربه نباشد و بجان

و مال یکدیگر دست نیارند و هیچ باکی در معمورات و محوطه^{طه} همدیگر مراده کنند و هرگاه تنی از قریش با سلام گروهی متعرض نشوند و اگر تنی از مسلمین بکیش قریش برگردد باکی بر او نباشد و اگر یکی از اهالی مکه بی اجازت ولایتش بمسلمین ملحق شود نپذیرند و بولتی باز فرستند ولی اگر از جانب مسلمانان کودکی یا غلام و کنیزی بی اجازت ولی خویش بقریش پیوند پذیرفته شود و سخنی بر او نباشد . و پیغمبر و اصحاب سالی دیگر بزیمارت کعبه آیند ولی بیش از سه روز در مکه نمانند و شمشیرشان در غلاف بدارند .

و در اثناء اشتغال به تشیید مبانی مصالحت جوانی از اهل مکه که وی را پدرش بجرم مسلمانی محبوس و مفلول داشت و همت بر عذاب و عقاب میگماشت با بند و غل خود را بآنحضرت رساند و از ایداء پدر و تعدیات معاندین شرح داد و التماس و درخواست کرد که از بلیاتش خلاصی دهند و حضرت را دل بسوخت و بهر خلاص و آسایش سعی نمود و نمایندگان قریش موافقت نکردند و گفتند هرگاه این جوان را تسلیم مائید هرگز امر صلح را نپذیریم و پیغمبر ناچار آن جوان مظلوم را بدستشان داد که با خود بردند و اصحاب را از ماجری دلخون شد .

و بالجمله مصالحه بدین طریق صورت گرفت و پیغمبر اسیران

قریش را آزاد ساخت و اسراء اصحاب را از قریش اخذ نمود و با اصحاب بمدینه برگشت . و در خصوص این معاهده و مصالحه و عدم تحقق رویای نامبرده پیغمبر گروهی از مسلمین بهانه و اعتراض و اعراض نمودند و در قرآن مسطور است : " و ماجعلنا الرویا الّتی اریناک الّا فتنهً للنّاس " (۱) و راجع بمعاهده مذکوره با اصحاب که بنام بیعة الرضوان مشهور است و نیز راجع بقریب هشتاد تن از قریش (۲) که بقصد سپاه اسلام از مکه نزدیک آمدند و گرفتار گشتند و هم در بیان حدود راجع بزوجات طرفین که از جانبی بجانب دیگر گرایند و هم درباره گروهی از مؤمنین (۳) که اندیشه از قریش کرده در این سفر موافق نشدند و چون فتح بعد را که مینگاریم دیده پشیمان گشتند تفصیلی در قرآن مسطور میباشد .

و در این سال ششم بنوعی که بیان میکنیم سه کار اسلام باموسویان نیز خاتمه پیدا کرد و از هر جهت در مدینه و حوالی آن امن و امان حاصل گردید و اسلام را قوت کامل شد و جمعیتی عظیم گرد آمده مال و استعداد فراوان یافتند و متدرّجاً از قبائل و عشائر اعراب نواحی پیوستند و باسلام گرویدند و نیز بی دربی اقوام طاعی و یاغی را رام نمودند

(۱) سوره بنی اسرائیل ۶۰ (۲) سوره فتح ۱۰ و ۱۸

(۳) سوره فتح ۲۵ و ۲۴

وچند بار اکابر قریش مانند ابوسفیان تنی چند را بنوید مالی برانگیخته بمدینه فرستادند که پیغمبر را بقتل رسانند و مقصود نرسیدند و بعضی از اصحاب نیز چنانکه آورده اند بقصد ابوسفیان سوی مکه شتافتند و نتوانستند . و در سال بعد یعنی در ذی قعدة سال هفتم هجرت بحالی که احتمال ممانعت و مقاومت قریش میرفت و امثال این آیات از قرآن صدور یافت : " وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجَكُمُ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلَكُمُ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلَكُمُ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ الظَّالِمِينَ الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ الْحُرْمَاتِ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ " (۱) با دوهزار کس تمام السلاح سوی مکه راند و قریش را که بیم کردند مطمئن ساخته سه شبانه روز بماند و اعمال حج اكمال کردند .

آورده اند که بهر ازدواج با میمونه بنت حارث که خطبه کرد اقامت شبی دیگر مهلت خواست و ندادند و لاجرم

(۱) سوره بقره آیه ۱۹۰-۱۹۴

بیرون آمده بمنزلی در مسافت دو فرسنگی وقوع یافت و بمدینه برگشتند .

پس در سالی دیگر یعنی در رمضان سال هشتم حادثه ای رخ داده موجب هجوم بمکه گردید و اجمالش آنکه عشیره ای از حوالی مکه را با قبیله ای که عهد موثرت با اصحاب داشتند مخاصمت و محاربت پیش آمد و بمساعدت و مشارکت قریش آنچه خواستند از قتل و غارت بعمل آوردند و معدودی از مصابین مهزومین قبیله مذکوره بمدینه ماوقع گفتند و وفای بعهد و انتقام خواستند و پیغمبر ایشانرا امیدوار ساخته بسپرد که با اتحاد قبیله اش مستعد برای کارزار با قریش گردند و بیدرتنگ به تجهیز سپاه فرمان داد و از آنسو قریش بدانستند که در اثر واقعه مالی و خیم خواهد بود و ابوسفیان را بمدینه گسیل داشتند که معذرت جسته از مسلمین استمالت کند و او هر چند نزد پیغمبر و اصحاب بدان مقصد کوشید سودی نیافت حتی دخترش ام حبیبیه که آنحضرت بنکاح در آورده بود از پدر روی برتافته او را عودت داد و پیغمبر تجهیز سپاهی بزرگ کرده چندین قبیله را نیز موافق ساخته با قسرب ده هزار مرد مسلح بشتاب تمام سوی مکه راند و خود همه جا کتمان کرده تصریح بمقصود نمیفرمود تا بمکه رسید و ابوسفیان در خارج بلد سپاه را بدید و درك مقصود کرده خود را به عبا

بن عبدالمطلب رسانده متفقاً بحضور آمدند و برخی از اکابر اصحاب خواستند خونس بریزند عباس نگذاشت و همینکه پیغمبر را دیدار کرد شهادت و اقرار به اسلام گفت و پیغمبر اسلامش را پذیرفته وی را گرامی بداشت و شفاعتش را در حق اهالی مکه قبول نمود و بیاس احترامش محلی چند را که از آنجمله خانه او بود مأمن قرار داد تا هر که آنجا باشد ایمن گردد و نیز هر که در خانه خود را بسته بیرون نیاید محفوظ ماند و در این موقع در قرآن خطاب باصحاب بعد از تعلیم آداب حج چنین صادر شد : " وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نِ قَوْمِ أَنْ صَدَّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱) وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نِ قَوْمِ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا إِيْسِدْ لَوْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ "

آنگاه از چند سو در حالیکه اهالی بیخبر بودند هجوم کردند و سیم و ربعی عظیم اهالی را فرا گرفت و گروهی از جوانان و دلیران قریش اسلحه برگرفته بمدافعت و مقاتلت پرداختند و مقتول و منکوب گشتند و پیغمبر بلد را بتصرف آورده کلید کعبه را از کلید دار بگرفت و در باز کرده بخانه درآمد و بتان را از طاقهای کعبه فرو ریخته درهم شکست و چون مجسمه هبل

برفراز طاقی مرتفع بود و دستش بآن نمیرسید گویند علی را بردوش بالا گرفته فرمان داد آنها را بر زمین انداخته بشکست و حسب دستور بلال پیام کعبه برآمده بتوحید خدا و رسالت رسولش اذان داد . پس گروهی از مردان و زنان اشراف و وجهاء امثال پسر ابوجهل سرتسلیم پیش آورده کلمه شهادت گفتند و تنی چند از مرد و زن را که مرتکب اعمال خصمانه شده از بیم مخفی بودند مهد و والد م ساخت .

و چون از کار مکه بپرداخت دسته دسته سپاه باطرا ف و اکناف بفرستاد تا بتخانه های متفرقه را خراب کرده قبائل را مسلم و مطیع و منقاد نمودند .

و در آن میان قبائل هوازن بین مکه و طائف که قریب چهار هزار مرد جنگی داشتند از اعمال مسلمین نسبت به اصنام و کعبه و مکه خشمگین گشتند و بمقاتلت برخاستند تا مسلمین را درهم شکنند و آثارشان را براندازند و بسیاری دیگر از قبائل و اقوام را که از آنجمله بنی سعد قبیلۀ مادر رضاعی پیغمبر بود همراه کرده قریب سی هزار مرد مقاتل کوچیدند و بشتاب رسیدند تا در وادی حَسَّین که نزدیک بطائف از جانب مکه است جای گزیدند و پیغمبر تنی از اصحاب را بحکمرانی مکه برگماشت و این در شوال همانسال هشت بود که با قریب دوازده هزارتن سویشان ره سپرد و تنی از اصحاب بنوع

سرور و غرور بانگ برداشت که این همه سپاه هرگز از دشمن شکست نخوردند تا بایکدیگر مقابل شده مقاتله کردند و سپاه اسلام منهزم گشته آنحضرت را تنها گذاشتند (۱) و نزدیک آن بود که آسیبی باسلام رسد و منافقین و معاندین مکه بسی سرور شدند و ابوسفیان که از لام تغال درکنانه داشت بنوع فکاهی گفت تا کنار دریای سرخ بفرار میشتابد و کلیده بانگ زد که سحر محمد باطل گردید و صفوان برادرش که اسلام نداشت باو گفت خدا دهنش را بشکند اگر مردی از قریش هرکه باشد برمن فرمانگزار گردد خوشتر است تا مردی از هوازن و آنحضرت برجای ثابت بماند تا گروهی از فراریان برگشته وی را بمحافظت گرفتند و دیگران را هم با پند و ملامت بغیرت و حمیت آوردند و سپاه مجتمع گشته رزمی دایرانه دادند و دشمنان را درهم شکسته متفرق ساختند و اسیر گرفتند . و خواهر رضاعی پیمبر در آنمیان اسیر بود و به نشان دادن پاره گوشت برآمده برظهر آنحضرت خود را شناساند و لذا عباى خود را بروی افکنده امر فرمود هر جا گفت رسانند و آنحضرت و اصحاب همی دشمنان را تعاقب کرده کشتند تا بطائف رسیدند و دستور داد بکار محاصره پرداختند و آنان در قلاع متین رفیع خود قرار گرفته در منجنیقها

از بالای حصار با آلات قتاله ناریه جن و آزار بسیار وارد آوردند و فرمان داد تا اصحاب تمام بتکده های نواحی طائف را خراب کردند و اشجار خرمایشان را برکنند . و سلمان فارسی تدبیری ریخته ترتیب منجنیق ها داد که بخلف حصار اطراف قلعه برافراخته آلات ناریه بداخل قلاع همی ریختند و باچوب درختان و پوست جانوران آلتی تعبیه کردند که تنی چند در آن جای گرفته و محفوظ از آلات قتاله دشمن مانده خود را بهای حصار رساندند و نقب زدند و بیست و چند روز ماندند و با اینهمه مردم ثقیف و هوازن و طائف بعلت کثرت و شجاعت بکلی مستأصل و منقاد نشدند و در آن جنگ از سپاه اسلام بسی مقتول و مجروح و خسته شدند و مالک بن عوف پیشوای هوازن اسلام آورد و بالاخره با غنائم فراوان از حنین و طائف که از آنجمله شش هزار عبید و اما را رها کردند و بیست و چهار هزار شتر و چهل هزار گوسفند و ظروف و اوانی سیمین و اشیا و فیره آخری برگرفته بمکه برگشتند و ایامی چند زیسته پس از نصب حکمران و نظم امور و تعیین دستور بمدینه باز آمدند . و در این هنگام قوتی بسیار حاصل گشته پی در پی قبائل و گروه گروه از مردم بحال تسلیم آمده اعتراف و قبول میکردند و پیمبر مأمورین باطراف همی فرستاد که اخذ عشر و نیم عشر از غلات نموده بیاورند .

دیدنگونه از مواسی نیز سهم معین مأخوذ داشتند و تمام عوائد در مخزن انباشته بمصارف معینه مقرر و صرف میکردند . و سال نهم هجرت پیغمبر شروع بسخت گرفتن بر مشرکین و استیصال ریشه جاهلیت فرمود و نخست ابوبکر را با جمعی بمکه فرستاد و او هنوز در نیمه راه بود که (۱) علی را با منزلات جدید قرآن که بنام سوره توبه معروف و حاوی تشدید و توضیح و اقدام به ضرب و حرب میباشد روانه داشت که در دهم ذیحجه بر جمع اهالی بخواند و بر کعبه بیاویخت قوله :

” بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَإِنَّ اللَّهَ مَخْزِي الْكَافِرِينَ وَإِذَا نُنِيبُ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ بِدَعْوَى الْحَقِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُنْتُمْ فَهُمْ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابِ الْيَمِّ الْآلِ الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا بِاللَّهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مَدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ فَإِذَا أُنْسِلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوا مِنْهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ

(۱) قال الشيخ ابوعلی ره اجمع المفسرون علی ان رسول الله حسین نزلت براءة دفعها الی ابی بکر ثم اخذها منه ودفعها الی علی وان اختلفوا فی تفصیله . (مجمع البحرین)

واقعدوا لهم كل مرصد فان تابوا واقاموا الصلوة واتوا الزكاة فخلوا سبيلهم ان الله غفور رحيم.... فقاتلوا ائمة الكفر انهم لا ايمان لهم.... وقاتلوا المشركين كافة.... وجاهدوا باموالكم وانفسكم في سبيل الله * (۱)

و مدین رو کثیری از بیم جان ره سلمانی گرفتند و قبائل از هر سو بیامده قبول اسلام نمودند و اینسال باین خصوصیت معروف است که گروه گروه همی بمسلمین پیوستند و آیت : ” اذا جاء نصر الله والفتح ورأيت الناس يدخولون في دين الله افواجا فسيح بحمد ربك واستغفره انه كان توابا ” نازل یافت و تنی چند از اصحاب را متعاقباً با سپاه سوی مملکت یمن فرستاده اقطاع آنجا را بحکمرانشان سپرد از آنجمله خالد بن ولید بن مغیره مأمور شده درخت عزی را ببریید و بیند اخت و بقوت و شدت خواند :

” يا عز كفرانك لا سبحانك اتى رأيت الله قداهانك ” و او گرچه جوانی شجاع ولی جدید الایمان و کم تجربه بود و از اطلاع باحوال موسویان سکنه اکثری آنمملکت متأثر شده به پیغمبر نوشت و بدریافت جواب امر باطمینان و اعتماد برخاسته و حقیقت اسلام قوت ایمان یافت . و آنحضرت در عقیش علی را با سیصد تن بدانجانب فرستاده مقرر داشت که از خالد

(۱) آیات اول سوره توبه

تمام غنائم را تسلیم گیرد و نیز همه اشیاء و اموال که در میان
 بعهده گرفتند بدست آرد . و علی چون به یمن رسید کار
 بمقاتله کشید و جمعی بکشت و دیگران تسلیم شده غالباً
 پذیرفتار اسلام گشتند و قبیله همدان ره اسلام گرفتند و اهالی
 یمن بی دربی باسلام درآمدند و او غنائم بگرفت . و از خالد
 آنچه از غنائم جمع کرد مأخوذ داشت و این امور موجب حسد
 و کینه گروهی گردید . خصوصاً چون در قضا و عدالت و حکم
 بصرامت راه حق پیش گرفته جانب کسی ملحوظ نمیکرد گروهی
 از اکابر اصحاب رنجیده خاطر گشتند و گفته اند که با زنی از
 اُسرای مذکور مزاجت خواست و خالد همین را بهانه ساخته
 درباره اش سخنها سرآیدند که چگونه در غنائم در الحرب
 بی اجازت از نبی و باحیات فاطمه بنت النبی چنین اقدام
 نماید ؟ حتی به پیغمبر نیز رساندند ولی بعلمت مقام ارجمندش
 و بعلمت تعلق شدید و یگانگی که آنحضرت با وی داشت از آن
 نسبتها متأثر گشته آنرا توبیخ و اندرز و علی را مدح و
 تمجید گفت . و نوشت که از اهالی نجران زکوة و جزیه گرفته
 سوی مکه شتابد تا در حجة الوداع با آنحضرت باشد .

بالجمله این امور مذکور کیفیت رفتار پیغمبر با ملت و اقوام
 جاهلیت بود و تا سال ده از هجرت شریعت اسلام و توحید
 چون ریح صرصر انقلاب انگیز الهی فضای جزیره العرب را

فرا گرفت و بتکده ها و عقاید و عادات جاهلیه را از بین
 برانداخت .

و اما بنی اسرائیل و قدرت تورات در عربستان را همین
 بس که در سالیان اقدم حتی تنی چند از پادشاهان حمیریّه
 یمن موسوی بودند و مخالفین را مجازات شدید نمودند
 و قصه اصحاب اُخدود مذکور در قرآن را در شأن آنان
 تفسیر کردند و خصوصاً دوسیط بنیامین و بنی یوسف در
 مدینه و حوالی گروه بسیار بودند و با عدد و استعداد کامل
 اراضی واسعه و قلاع مستحکمه مانند قلاع هفتگانه خیبر و
 اراضی و قلاع فدک داشتند . و همینکه در آغاز امر بیقین
 مبین دانستند که پیغمبر مردم را بعقیدت پرستش اله ابراهیم
 بعربی **اللّه** و آئین خود را ملت حنیفیّه ابراهیمیّه میخوانند
 و همی دم از نسل و ملت و معبد و ختان و قربانی ابراهیم
 میزند و از تورات و رجال الهی قدیم و خصوصاً از موسی و
 نبیین میستاید و قصص خلقت و اصول تورات را مشهور و
 معمول میدارد و تعالیل نشان دادند و در مواضعی از قرآن در
 شأنشان چنین صدور یافت :

” ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن الا الذين
 ظلموا منهم و قولوا آمنا بالذي انزل إلينا و انزل إلکم و الہنا
 و الہکم واحد و نحن له مسلمون و كذلك انزلنا إلیک الكتاب

فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَوْمَنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ
وَمَا يَجِدُ إِلَّا آيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ " (۱) .
وقوله :

" يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِلَّا
نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا
أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا
مُسْلِمُونَ " (۲)

وقوله :

" يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنَّى
فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ " (۳)

وقوله :

" وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ " (۴)
وپیمبر بیت المقدس را درینا مسجد مدینه قبله اسلام مقرر
داشت و لاجرم باوی معاهدات دوستانه کردند که از تعرض
بیکدیگر مصون باشند و بدشمن همدیگر معاونت نکنند . و هر
یک از آن طوائف جداگانه عهد بستند و عهد نامه نوشتند .
و متصدی عهد نامه بنی النضیر حیی بن اخطب و از بنی قریظه
کعب بن اسود و از بنی قینقاع مخیریق بود . و برخی از

(۱) سوره عنکبوت ۴۶ - ۴۷ (۲) سوره آل عمران ۶۴

(۳) سوره بقره ۴۷ (۴) سوره مائده ۵

معاریفشان هم اقبال و ایمان آوردند و حتی تنسی از
حاکمهایشان که بنام عبد الله بن سلام (۱) مستی و معروف
گردید و با اشاره و تلویح در مواضعی از قرآن ویراستود (۲)
ولی چون عقاید و اعمالشانرا نکوهش کرده بعضی از قوانین
متولده صارمه و سوء اعمال علمایشان را عیب و منقصت گرفت
منزجر شده در خفا و علن بنا تعرض نهادند چنانچه در
قرآن باین سیاق متعدد مذکور میباشد .
قوله :

" يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ
لِيَآكُلُوا أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
فَبِشْرِهِمْ بِعَذَابِ الْيَوْمِ يُحْمَلُونَ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى
بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لَا نَفْسَكُمْ
فَسَدُّوْا وَقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ " (۳)

ولا جرم جمعی از رؤسایشان مانند حیی بن اخطب ساز
مخالفت و معاندت نواختند و عامه موسویان را منزجر ساختند
و در غیاب بسخنان ناروا لب گشودند (۴) و اینجا و آنجا تکرار
کردند چگونه روش ما را قبول ندارد که قبله ما را برای توجه در
عبادت اقتباس کرد . و از آنسو اکثر اصحاب که ابا عن جبر

(۱) عبد الله بن سلام و کعب الا حبارة و هب بن منبه از اهل کتاب
مسلم و محدث وقاری بودند (۲) سوره شعراء ۱۹۷ سوره انعام
۳۰ سوره اعراف ۱۵۶ سوره اعراف ۱۵۹ سوره نساء ۱۶۰
(۳) سوره توبه ۳۴ - ۳۵ سوره جاثیه ۱ - سوره بقره ۲۷۰ (۴)
سوره بقره ۸ - ۱۳۶

قبله و مطافشان کعبه بود از تغییر آن ناراضی و مکدر شدند و پیغمبر خود نیز مائل بود که کعبه را مطاف و قبله سازد لذا پس از هیجده ماه قبله همان مسجد مدینه را بادست خود سوی کعبه استوار فرمود (۱) و در قرآن طعن و تسخر اهل کتاب را جواب فرمودند (۲).

و حال بدینضوال میگذشت تا چون بنوع مذکور مقاتله^۲ مسلمانان باقریش شروع شد و جنگ بدر وقوع یافت در همان سال دوم از هجرت درحالی که باقریش برای نشر اسلام زد و خورد بود و بادیگر قبائل نیز مقاتلت قرب وقوع داشت از موسویان مدینه سوء ظن و نفرت و عداوت آغاز شد و اعمالی سرزد که از اسلامشان نومید و از نفاق و معارضه شان بیمناک گشتند و آخرین اقدام برای وارد ساختنشان در اسلام و هدا^{یتشان} بعمل آوردند و سودی نداد و ناچار همت بقلع و قمع گماشتند و نخست از بنی قینقاع^۳ قبیله مهمه از آنان ساکن داخل مدینه و همقسم با خنجر بعثت مفروریت بحمایت عبد الله ابی منافق مذکور با آنکه با پیغمبر بیعت داشتند که مضارت نکرده در مواقع احتیاج مساعدت و نصرت نمایند توهینی سرزد

(۱) روی النجاری و مسلم بالاسناد قال صلینا مع رسول الله بعد قدومه الهدیة سبعة عشر شهرا نحویت المقدس ثم ان الله عزوجل هدی نبیة^۳ فنزلت قد نری تغلب وجهك فی السماء فلنولینك قبلة ترضیها الاية (کتاب اسباب النسزول للامام واحدی)

که موجب تنفر مسلمانان از ایشان گردید و پیغمبر آن قوم را خواسته سخن از درپند و اندرز گفت و آنان استکبار و حما^{قاومت} آشکار کردند و چون تبلیغ و نصایح پیغمبر سودی نبخشید بالاخره در نیمه شوال سال مذکور جمعیت آراسته قصدشان نمود و آنان بقلاع و حصار متین و رفیع خسود درآمدند و مقدار پانزده یوم محصور ماندند و از مایحتاج ممنوع گردیدند تا بعثت گرسنگی و سختی از قلاع بیرون آمده امان طلبیدند و مردانشان را که هفتصد تن بشمار بودند دستها بعقب بستند و چنین بنظر میآمد که همگی مقتول خواهند شد ولی عبد الله ابی خزرجی مذکور که با استکراه خاطر وعدم موافقت قلبی ناچار دم از اسلام میزد چندان اصرار کرد که پیغمبر از قتلشان درگذشت و امر فرمود تمام اثاثیه برجا گذاشته سوی سوریه کوچیدند و در حدود مساکن اسلاف خود مفر گزیدند و از اثاثیه و البسه و اسلحه و مواشی خمس^ی خارج شده مابقی فیما بین اصحاب قسمت گردید . و باین طریق خاطر پیغمبر از جهت توده داخلیه مدینه بگلی بیاسود . و حکم اجازت قتال با بنی اسرائیل بنوع شدت در قرآن مسطور است . (۱)

و پس از نفی بنی قینقاع از مدینه تا مدتی سائر قبائل بنی اسرائیل در ضواحی و نواحی برجا بودند ولی طولی

نکشید که از قبیلۀ دیگر از آنان یعنی بنی النضیر ساکن در حوالی مدینه نیز اعمال منافر سرزد و با اینکه پیغمبر در مدینه ورود بمدینه با آنان باین شرط مصالحه کرد که بیطرف بمانند و بر له و علیه اسلام اقدامی نکنند و سخنی نگویند و بعد از فتح مشعشع اسلامیان در جنگ بدر حتی لسانگ اظهار ایمان و اعتراف برسالت کردند معذک چون جنگ احد واقع میشد که چشم زخمی از سپاه قریش بمسلمین رسید کعب اشرف با چهل سوار از ایشان بمکه رفته در کعبه نزد بتان با ابوسفیان همعهد و همقسم گشت و چنانچه در قرآن است (۱) بت پرستانرا مهتدی تر از مسلمانان خواند و لذا مورد غضب و لعن رسول قرار گرفتند و بعدت خود که قرب دزار مرد جنگی داشتند و با استعداد و قلاع خود مفرور شده جسارت باعمال مخالف ادب ورزیدند و بر طائفۀ دیگر از بنی اسرائیل بنام بنی قریظه که با مسلمین معاهده داشتند تعدی و تعرض کردند و پیغمبر از پند و اندرز چیزی فرو نگذاشت و سودی نیافت لاجرم در شهر ربیع الاول سال چهارم هجرت با سپاه اسلام سوی قلاعشان شتافت و جنگ در گرفت و همینکه تنی چند از ایشان بقتل رسید همگی بقلعۀ متحصن گشتند و مدت شش شبانه روز در محاصره شدید ماندند

(۱) سورة نساء ۵۱

پیغمبر امر داد درختان خرمارا که اساس معاششان بود بریدند و بالاخره طبق درخواست خودشان دستور داد خانه و اثاث برجاکذاشته با زن و فرزند جان بسوریه و غیرها بردند و تمامت اراضی و اموالشان بتصرف مسلمانان درآمد و در سوره حشر قرآن کیفیت واقعه و قانون تقسیم و سخنان عبد الله بن ابی و اصحابش از منافقین مسلمین مدینه که با آنان موافقت کردند مذکور است .

و بعد از بنی النضیر نوبت بنی قریظه (۱) رسید که تقریباً هفتصد مرد جنگی داشتند و همقسم و همعهد اوس بودند و چنانکه ذکر شد در موقع تجهیز سپاه قریش و قرب وقوع غزوه احد کعب بن اشرف و برخی دیگر در مرافقت موسویان با مشرکان سعی بلیغ نمودند و حتی بنی اخطاب جدی فراوان کرد و با بنی قریظه سخن در این باب بمیان نهاد بیزرگانشان از کعب بن اسید و غیره چنین گفت : گرچه ما بین دو طائفۀ ما پیوسته مخالفت و منافرت در امور ظاهریه بود ولی اکنون

(۱) قال الجوهری قریظه کجریظه والنضیر حی من یهود خیبر وقد دخلوا فی العرب علی نسیهم الی هارون اخی موسی و بنوا النضیر کامیر حی من یهود المدینه من یهود خیبر من ولد هارون اخی موسی صالحوا رسول الله بعد قدومه علی المدینه ان یکونوا له لعلیه فلما وقعت وقعة احد طارت فی رؤوسهم نفرة الخلاف و منا هم المنافقون فنکثوا العهد و سارزعیمهم کعب بن اشرف و رجال الی اهل مکة فخانوا رسول الله (مجمع البحرین)

اموری قومی و دینی پیش آمد و این را بدانید که محمد آئین
اجدادی ما را دستخوش مقاصد مکنونه خود ساخت و عنقریب
تمام بنی اسرائیل را از میان خواهد برد و معاهده ای که با
شما بست همانا بهراستیصال مابود و نوبت شما نیز پس از
ایامی ظلیل میرسد و اکنون که قریش با دیگر قبائل بهر
اعدامش تجهیز میکنند و عده و استعداد مسلمانان بحکم
عدم امکان دفع و رفع نرسید، اولی آنکه پیشی گیریم و کاری
از پیش ببریم و بنی قریظه موافقت کردند و عهد نامه آنحضرت
را بدست حق بنی اسرائیل دادند که بدرید و با اجتماع قبائل
بنی اسرائیل با قریش کار سپاهشان عظمت و بزرگی بسیاریافت
ولی بواسطه طول جنگ و اموری که رخ داد بنی اسرائیل با
قریش نیز تا آخر نماندند و بعلت سوء ظن و نفرت که فیما بین
حاصل شد آنانرا گذاشته باماکن خویش رفتند و لاجرم پیغمبر
را از آنان تأثر شدید شد و در ماه ذیقعد فرمان داد و
آنان در قلاع خویش تحصن جستند گویند خود نزد حصارشان
رفته ندادند "یا إِخْوَةَ الْقُرْأَةِ وَالْخَنَازِيرِ اِخْسَؤْا"
و متجاوز از بیت و پنج شبانه روز در محاصره سخت کرد تا کس
فرستاده راضی شدند که مانند بنی النضیر اموال و اشیاء برجا
گذاشته با زن و فرزند بمحلی دیگر روند و التماس کردند که
بسان بنی قینقاع ایشان را حسب شفاعت بعضی رها کند

و اوس نیز استدعا نمودند و مقبول نشد و اصحاب دم بدم
حمله بحصار بردند و بالاخره به رأی و حکومت سعد بن معاذ
بزرگ اوسیان حسب میل آنحضرت راضی شدند و از قلاع بیرون
آمدند و پیغمبر حکم داد تا همه رجال را دست بگردن بستند
و با زنان و کودکان از حصار بیرون آوردند و اموال و اسلحه
را گرفتند و اوسیان سعد مذکور را که مردی تنومند بود و
از جنگ خندق جرحی منکر داشت و ایام پسین عمر را میگذراند
نشسته بر بالش و سوار بر حمار حاضر ساختند و "یا اَبَا عَمْرٍو
اَحْسِنِ اِلَى مَوَالِیْكَ" گویان رأی خواستند و او از پیغمبر و هم
از بنی قریظه رأی اعتماد خواست و گرفت آنگاه حکم داد
مردان را کلاً سر ببرند و زنان و کودکان را کنیز و بنده گیرند.
و پیغمبر باو خطاب کرده چنین فرمود: "لَقَدْ حَكَمْتَ فِیْهِمْ بِحُكْمِ
اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ فَوْقِ سَبْعَةِ اَرْقَعَةٍ".

پس همگی را بمدینه آوردند و علی و زبیر يك يك را كسه
متجاوز از هفتصد تن بودند لب خندق سر بریدند و اموالشان
را پس از اخذ خمس بین مجاهدین قسمت کرد و زنان و کودکان
بنده و کنیز شدند و بعضی اسرا را بشام و غیرها برده
فروختند و این واقعه نیز مجملأ در قرآن مسطور است (۱).
و در باب عطیات خصمانه بنی اسرائیل نسبت به پیغمبر

و انتقام مسلمین از ایشان قصص و روایات بسیار در کتب تواریخ اهل اسلام موجود است .

از آنجمله نوشتند که گروهی از روسایشان به افسونگر معروفشان مسقی به لبید بن اعصم که تحت حمایت قبیله ای از اعراب میزیست ملتجی گشتند و مبالغی زر و سیم داد گفتند ای خداوند سحر و افسون تو خود میدانی که هیچ سحری از ما در محمد اثر نکرد و با وجود مانند تو کسی در کار خود فروماندیم . تعصب قومی و اجدادی و دینی تو کجاست ترا سوگند غلیظ میدهیم و درخواست میکنیم که آخرین تیری که در کمان داری بنشانه زنی . و لبیده تنی از اسرائیلیان که بخانه پیمبر بعنوان خدمت میزیست سپرد که شانه محاسن آنحضرت را با چند دندان جدا شده از شانه دیگرش بیاورد آنگاه بمساعدت دختران افسونگر خود تجسمی بصورت پیمبر ساخت و سوزنها و نخ ها و عقده ها در آن برقرار داشته افسونها همی خواند و دمید و لذا سوره «فلق» و سوره «ناس» صادر و نازل شد که پیمبر شب بهنگام خواب چون به بستر میرفت کفهای دست را بهم چسبانده «معوزتین» خوانده دستها بر بدن میمالید و افسون آن ساحر شهیرسی اثر گردید . و مراد از «نقائات فی العقد» یعنی «دمندگان دم در گره های نخها» و مراد از «سواس الخناس یعنی» «سوسه انداز کجرو»

مذکور در آن دوسوره لبید و دخترانش میباشند .

و آیه قرآنی : «یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوماً غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اهل القبور» (۱) و نیز مال حال کعب بن اشرف مذکور را چنین آوردند که در حصن متین خود بقرب مدینه همی مخالفت میکرد تا آنکه معدودی در ظلمت شب با اسلحه بحوالی حصن کمین کردند و تنی از ایشان که با کعب برادر رضاعی و با سابقه و آشنائی بود بدون اسلحه بخانه اش در آمده قوتی وام خواست و بنشست و دوستی و یکدلی بمیان آورد و از حضرت نبوی عیب گفته همی شکوه و ناله از ترقی اسلام نمود و وی را با خود همدم و همراز ساخته محرمانه بحال تفرج و مکالمه بیرون آمدند و ناگهان گروه مسلح از کناری تاخته بکعب آویختند و شکمش را دریدند و سرش را بریده بیاوردند .

و نیز ابورافع نام تاجری مال دار از اعظم آن گروه را آورده اند دژی استوار بود و راه خلاف و نفاق می پیمود و تنی چند از مسلمانان بقصدش از مدینه رفتند و یکی از آنان خود را بتدبیر داخل قلعه کرد و بحالیکه نیم شب با زنش هم بالین بود سر تیغ بر شکمش چنان فرو برد که از پشتش درآمد و چابکی از قلعه خارج شد و بمدینه رسید .

وحتی زنی موسوی شاعره ساکن در خارج مدینه را که
 هجا و ناسزا میگفت آورده اند کوری از مسلمین طبق عهدی که
 با خدا کرد شبانه از شهر بیرون آمده خود رانهای نزدش
 رساند و بحالی که زن با کودکش بود سرتیغ بسینه اش فرورد
 و صبح برای ادای نماز خود را بشهر رسانید .

و بالجمله منافقت و تعرضات گوناگون از آنان و انتقام
 از جانب مسلمانان رخ میداد تا آنکه در نیمه ماه محرم سال
 هفتم هجرت پیغمبر با سپاه کثیر بعزم اراضی واسعه خبیره که با
 قلاع سبعة متینه اش از آن موسویان بود و چهارده هزار مرد
 زیسته مال و فیر و استعداد کثیر داشتند رفت و آنان متحصن
 شدند و اصحاب کار محاصره را سخت کردند و چهارصد اصله
 از نخیلشان را که اعز از اولاد میگرفتند قطع کردند و از موا^{شی}
 آنچه بدست آورده بمصرف رساندند و با آنکه بعلت بدی
 و ناسازگاری هوا و افراط در خوردن خرما به تب و نوبه شدید
 افتادند بالاخره هجوم عموم برده یکی از قلاع را که مخزن غلات
 و ماکولاتشان بود بتصرف آوردند و اشیاء و ائقال وافر گرفتند
 و شرابهای مشکهای فراوان بخاک ریختند . آورده اند
 در آنحال عبد الله نامی از اصحاب که بعلت میل مفرط بشراب
 ملقب به خمّار بود بی اختیار شده برو افتاد و همی بجشیدها
 آنکه پیغمبر فرمان داد سر و رویش را با کفشها کوفتند لب باز

نگرفت . و اصحاب پس از تصرف قلعه مذکور بقلاع دیگر
 چنگ انداختند و عده ای از ابطال خبیر در مدافعه و مقاتله
 بهلاکت رسیدند و دیگران ناچار شده امان خواستند و ابواب
 قلاع بگشودند و پیغمبر امان داده مقرر داشت که هر نفری با
 اهل و عیال خود و با مقدار حمل يك شتر از اموال و ائقالش
 بکوچد و چیزی از اموال و نقود پنهان نکنند و الا محروم
 از امان گردند . و آنان وفا نکردند و کنانه نامی مالدار
 مقدار جلد شتری از جواهر در مخروبه دفن کرد . و پیغمبر
 مطلع شده بفرمود بیرون آوردند و کنانه را بگشتند و مقداری
 کثیر از رجال را بقتل آوردند و تمامت زنان را اسیر و کنیز
 گرفتند و همه اموال و اشیائشان را مأخوذ داشتند و پس از
 اخذ خمس فیما بین لشکر قسمت فرمود . و زن کنانه که جمیله^ی
 از نسل هارون برادر موسی بود و پدرش حی بن اخطب از
 اکابر بنی قریظه در عداد هفتصد تن مردان که گفتیم مذبح
 گشت و شوهرش نیز با دیگر خویشانش مقتول گردید سهم تنسی
 از اصحاب قرار گرفت و در تواریخ مسلمین است که به بها^ی ادای
 هفت کنیزک از جانب پیغمبر در شمار نسوان النبی منسلک گردید .
 و در ماهین اموال آن قوم مجلداتی بسیار از تورات بود و حسب
 خواهششان همه را پیغمبر بایشان باز پس داد و امر شد که همه
 جلاء وطن کنند ولی چون بحال تضرع و زاری عرضه داشتند

که اینهمه اراضی را بفلاح و زراعت احتیاج است و ما را بر جای گذارید تا برای مسلمانان فلاح و خدمت کنیم پیغمبر بخشید و اجازت فرمود که بمانند آنچه بکارند نیمی مسلمانان را بگذارند^{شد} و در قرآن اشارت بکثرت غنایم خیبر و آن است که عمل سوء تعرض بنی اسرائیل ببریخی از خانواده های اصحاب موجب این جزاء و کیفر گردید (۱) و اسلامیان از خیبر روی باراضی فدک نهادند که قلاع با استحکام خیبر نداشت ولی اثم مارو محصولش بیشتر بود و موسویان آنجا از نیم رعب که باستماع اخبار هولناک خیبر یافتند تسلیم شدند و هر که از ایشان اقرار باسلام بر زبان آورد تنها خمس از مالش جدا فرمود و هر که نپذیرفت تمام اموال که بدو ن حرب بدست آمد گرفتند . و از آنجا بوادی القری رفتند و اراضی و اشیا و اموال با مقاتله گرفتند و بنی اسرائیل آنجا مانند خیبریان بفلاح و زراعت و خدمت مسلمانان تن در دادند .

و این اخبار بموسویان تیمار رسید و بتضرع پیش آمده جزیت بر ذمت نهاده در امان شدند و سپاه پس از فتوحات مذکوره روی بمدینه برگشتند و از این هنگام بنی اسرائیل مدینه و همه حوالی امن و امان و اطمینان حاصل گردید و قبل از فراغت از کارهای مشرکان امور موسویان بانجام رسید .

(۱) سوره فتح آیه ۲۰

و اما عیسویان گرچه در اوائل طلوع اسلام بآن خرسند شدند و چنانکه آوردیم مساعدتها نیز نمودند و جارود نامی ابن العلی از علمایشان را مسلمانان نوشتند که اسلام را قبول نموده بآنحضرت بیعت کرد و تعهدنامه های آنحضرت راجع بحمايت مسیحیان و احترام معابدشان و حفظ مساکن راهبان و کشیشان و حریت مطلقه آنان رجالات و نساء در مراسم دینی خود و حتی مساعدت و معاونت مسلمانان در بناهای عبادت^{یشا} معروف است . ولی عامه مسیحیان چون متدرجاً فهمیدند که اسلام آئینی مستقل و مشتمل بر تعالیم و قوانین جدیده و مخالف روش و سنن متداوله نزد ایشان میباشد و بر عقاید و عرفانشان نسبت بمقام مسیح و غیره نکوهش و تویخ مینماید (۱) و دیدند که پیغمبر پیوسته به دوائر وسعت و نفوذ میافزاید و دست به تبلیغ احادیثشان گشود منافرت و مفایرت آغاز نمودند و ابتداءً جنگ و ستیز مسلمانان با آنان بدینگونه شد که پیغمبر نامه بیکی از ولات سوریه فرستاده دعوت باسلام کرد و همینکه برید بزمین موتیه واقع در د و منزل بقرب بیت المقدس رسید یکی از بزرگان درگاه قیصر هر اقلیوس قسطنطنیه دانست که وی رسول محمدی است و بی توانی بقتل آورد و پیغمبر خبر بشنید و قریب سه هزارتن بسرداری جعفر بن ابیطالب بفرستاد و از آنسو سپاهی بزرگ آماده گردید چه قیصر ماجری را خبر

(۱) سوره مائده آیه ۷۶ و ۱۱۶ سوره نساء آیه ۱۷۱

یافته لشکری عظیم آماده ساخت چنانکه سپاه جعفر نسبت
 بآنان کمتر از نصف عشر بود و چون بهم رسیدند مقاتله سختی
 کردند و مسلمانان متهورانه کوشیدند و جعفر و تنی چند از
 سرداران بشهادت فائز شدند . و بالاخره خالد بن الولید
 بن مغیره که با همه سوابق شديده دوره جاهلیت تن آزه
 باسلام هدایت یافته بود زمام سپاه بدست شجاعت و حزم و
 تدبیر خود بگرفت و سپاه قیصر و شام را بشکست و از اعداء
 بکشتند و قلاع و حصار و اراضی بدست آوردند و باغنائمی
 فراوان بمدینه باز آمدند و خالد بلقب سیف الله ملقب و مشتهر
 گردید و این واقعه بسال هشتم هجرت وقوع یافت .

تا آنکه در رجب سال نهم هجرت کاروانی از شام آمده
 خبر منتشر ساخت که قیصر سپاهی بغایت کثیر تجهیز کرده
 بعزم هجوم بر مدینه است و پیغمبر فرمان تجهیز سپاه داد و
 چون هنگام برداشت محصول مدینه بود و نهضت برای قتال
 بر مسلمین صعب مینمود و هم طمی راه دور نمیتوانستند وهم
 بیم از سپاه روم داشتند جمعی متخلف گشتند و معذله
 قریب سی هزار سوار و پیاده فراهم شدند و بسوی شام
 شتافتند و در طی طریق تحمل مصائب شدیده نموده جوع
 و عطش و مشقات دیدند و همینکه به ارض شام رسیدند دانستند
 که خبر عاری از صحت بود و پیغمبر سپاهیان را نهی از اندک

تصرف در مایحتاج مردم آنحدود نمود و حتی چون برخی از
 چشمه توشه گرفتند امر فرمود تا همه آبهارا ریختند و چون
 به تَبُوك رسیدند مدت بیست روز اقامت گزیدند و یوحنا
 حکمران ایله ناچار بقبول اداء جزیه و مصالحه گشت و
 بعضی قسمتهای دیگر نیز بدینگونه رفتار نمودند .

و خالد بن ولید مأمور بعضی اقسام دیگر شد و غنیمت
 واسیر آورد و پیغمبر در آن واقعه سه تن از اکابر متخلفین را در
 مدینه طرد نموده امر داد که با احدی از مؤمنین معاشرت
 نکنند و بآنحال پنجاه روز ماندند تا تائب شدند (۱) .

دیگر از حوادث آن واقعه چون پیغمبر با اصحاب بمدینه
 باز میگشت دوازده منافق سر و رو پیچیده ناشناس خواستند
 در عقبه کوهی شترسواری پیغمبر را رمانده موجب هلاک گردند
 ولی عمّار که زمامدار و قائد و حذیفه که راننده و سائق
 بودند محافظت نمودند (۲) و نیز در مدت غیبت پیغمبر در آن
 سفر از مدینه جمع منافقان و همرازان و همکاران ابوعامر
 راهب منافق سابق الذکر که با آنحضرت در مدینه مناظره ها
 کرد و در غالب غزوات بمعاندت پرداخت تا در بین هوازن بمقا
 مذکوره مبادرت جست و در انهمزام آن سپاه نزد قیصر رفت

(۱) سوره توبه آیه ۱۱۸

(۲) سوره توبه آیه ۶۵

تاسپاهی برای مهاجمه بمدینه آمد، در آن ایام که بانتظار وصول خبرش شب و روز می‌شمرند مخصوص خود مسجدی در قبا مقابل مسجد بنا کرده آنحضرت ساخته بنام اقامت بهانه آوردند و چون بمدینه برگشت آن مسجد را سوزانده از بنیاد برافکند و محلش را مزله کرد .

اکمال بلاغ و وفات و حالات و اهل بیت محمدی

در سال هفتم هجرت که هنوز اسلام آنچنان قوت نداشت پیغمبر نامه ها بعد از طوک و فرمانروایان فرستاده دعوت بخدا و رسالت خود فرمود از آنجمله عبدالله بن حذافه را نزد خسرو پرویز شاه ایران روانه داشت و او حال کبریا و فرور برآشفت و سخنانی چند ناروا بر زبان رانده اظهار شگفت و حیرت نمود که چگونه تنی از تازیان چنین گستاخی و جسارت تواند و نامه را بدرید و بنمایند خود در امور عربستان و ساکن یمن نوشت که این مرد را از حجاز بحضورم فرست (۱) و او دو

(۱) مینویسند ایلیچی که بدر بار پادشاه ایران فرستاده شد وقتی وارد شد که قرار ادبین خسرو و هرقل را سفیر هرقل مشغول امضا بود و در این هنگام نامه پیغمبر را بدست خسرو دادند و چون نام پیغمبر مقدم بر نام خسرو درج بود و آن مطابق رسوم مشرقیان حمل بر ترقیب و برتری میشد لذا خسرو که خود را شاهنشاه میدانست

تن نزد پیغمبر روانه کرده نوشت که یا محمد فی الحال نزد شهنشاه ایران شتاب و مطمئن باش که شفاعت کرده تور را از کیفر و عقاب شاهی برهانم و گرنه حسب الامر تو را بقتل رسانم. و آمد و همینکه بازی مخصوص ایرانیان بحضور آمدند پیغمبر دیدارشان را نپسندید و جواب بفرمود موکول داشت و روزی دیگر آمد و را خبر داد که مدت شاهی خسرو منتهی بانجام و او بهلاکت است و سلطه آئین اسلام تمام قلمرو آن ممالک را فراگیرد . و بنمایند مذکور پیام کرد که مسلمانان پذیرد و آند به یمن برگشته پیام رسانند و طولی نکشید که واقعه پرویز فاش شد و نامه شیرویه به یمن رسید و نماینده مذکور با گروهی از مردمش ره اسلام پیش گرفت .

و نیز پیغمبر حیه بن خلیفه کلبی را بقسطنطنیه نزد قیصر گسیل داشت و او نامه و رسول را گرامی شمرد .

و نیز حاطب بن ابی بلتعنه را نزد مقوقس بزرگ مسیحیان مصر که در آنجا از جانب دولت روم والی بود بفرستاد

بمجرد دیدن نام پیغمبر در غضب شده بدون اینکه نامه را بخواند آنرا پاره کرده روی زمین ریخت و گفت این غلام را ببینید که اسم خود را جلتوی اسم من مینویسد وقتی که این خبر به پیغمبر رسید فرمود همانطور که او نامه مرا پاره کرد پاره گرداناد خدا تعالی ملك و پیرا پیشگوئی مزبور را تیه نزد یکی بدست خلفاء صورت وقوع پیدا نمود . (دکتر گوستا و لویون فرانسوی)

واو اکرام کرده ماریه و کنیزی دیگر با دُلْدُل و یعفور هدیه فرستاد و صورت نامه مقوقس را چنین ضبط کردند :

"لمحمد بن عبد الله من المقوقس عظيم القبط سلام عليك اما بعد فقد قرأت كتابك و فهمت ما ذكرت فيه و ما تدعو اليه و قد علمت ان نبياً قد بقى و قد كنت اظن انه يخرج من الشام و قد اكرمت رسولك ."

و نیز عمر بن امیه را نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستاد و آورده اند که او تسلیم اسلام گردید .

و نیز شجاع بن وهب اسدی را نزد حارث بن ابی شمر غسانی روانه کرد و او نامه را خوانده بسخره گفت اینک بس تو روانم .

وسلیط بن عمرو را به هوزه ملك یمامه گسیل ساخت که مسیحی بود و سخن بنوع استهزاء گفت .

و نیز علاء بن الحضرمی را به بحرین نزد منذر که از جانب شاه ایران حکمرانی میکرد فرستاد و او مسلمان شد و اهالی نیز پیروی کردند .

و در سال نهم هجرت تنی چند از اصحاب را بانامه نزد مسیحیان اراضی فجران فرستاد و آنان را فیما بین سه امر مخیر ساخت : نخست آنکه اسلام بپذیرند . دوم آنکه اگر نپذیرند ادای جزیت بر ذمت نهند . سوم آنکه اگر نه

مهیای مقاتلت گردند و آنان پس از مشاوره تقریباً شصت سوار که در آن میان چهارده تن از بزرگان و دانایانشان بودند و با حبر اعظم و وزیرش و تحف و هدایا بمدینه نزد پیغمبر فرستادند تا درباره اسلام مناظره و محاجه کنند و ایشان در باب الوهیت عیسی مقاولات و مجادلات بسیار نمودند و به بیان و دلیلی قانع نشدند و اسلام نپذیرفتند و آئین مسیح را حق لا یتغییر و لا ینسخ شمردند و چون نیروی مقابلت نداشتند بجزیت تن در دادند و اداء آنرا همه ساله بذمت نهادند و بمباهله که آنحضرت اظهار کرد عمل نمودند (۱) .

و بالاخره در ذیقعد سال دهم هجرت با قریب چهل هزار مسلمان به حج رفت و علی با همهرانش که قصه بیان کردیم از یمین بازگشته اموال و زکوات آورده بپیوست و خالد با دیگر همهران همان نسبت و شکایت آوردند و آنحضرت همه را به محبت و صفا با علی دستور داد و سپس از اداء مراسم حج و بیان مواعظ و تعالیم در مجمع مسلمین و دلالتش بطریق هدایت و رشاد که پس از وی سلوک کنند با جمعیت مذکور عزیمت مدینه نمود و در بین راه نزد ختم غدیر برجهاز متراکم

(۱) سوره آل عمران آیه ۶۱

(۲) ختم بضم الخاء و تشدید المیم اسم لمابین مکه و المدینه فیه غدیر خطب عنده رسول الله ص (مجمع البحرین) .

شتران برآمده خطاب به گفته (۱) بمحبت و الفت با یکدیگر نصیحت مؤثره داد و درباره دوستی و ولایت علی مبالغه و تأکید کرد و کینه و عداوت با او را کینه و خصومت باخود بیان فرمود . آورده اند که آیه قرآنی^(۲) "الْیَوْمَ یُئْسُ الذِّیْنَ کَفَرُوا مِنْ دِیْنِکُمْ فَلَا تَخْشَوهُمْ وَاخْشَوْنَ الْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنِکُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا" در آن اثناء صدور یافت . آنگاه از آنجا کوچید و در همان

(۱) حدیث مروی از زید بن ارقم است که پیغمبر در قرب رابع با حضور یکصد و چهارده هزار اصحاب خطبه بلیغه ادا کرده در ضمن فرمودند انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله فیہ الهدی والنور ثم قال و اهل بیتی از کریم الله فی اهل بیتی .
و در روایت دیگر کاتی قد دُعیت فاحببت انی قد ترکت فیکم الثقلین احدهما آکد من الاخر کتاب الله عز وجل و عترتی فاظروا کیف تخلفوانی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض سألت ربی ذلک لهما فلا تتقد موهما فتهلکوا ولا تقصروا عنهما فتهلکوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم .
(۲) سوره مائده آیه ۳ - آخر ما نزل بالمدينة آیه الدین " ابن خلدون "

در احادیث آورده اند که در روز جمعه مصادف روز عرفه بعد از نماز عصر در سال حجة الوداع هنگامی که حضرت رسول در کوه عرفات سوار بر شتر ایستاده بود وارد شد و بعد از خوابیدن شتر بر اصحاب فرو خواند و عمر بسیار گریست و حضرت از او علت گریه پرسید عرض کرد معلوم میشود تا بحال در از دیار احکام و آداب دین بودیم و بعد از این مهبط وحی نخواهیم بود اشاره

طریق انکسار و اختلالی در مزاج راه یافت و بعد از ورود به بودی حاصل گردید و در حالیکه سپاهی قریب چهار هزار نفر تجهیز میکرد تا بسرداری اسامة بن زید روانه سوریه نماید و در آن بلاد رایت اسلام برافرازد تب و صداعی شدید غلبه کرد و این در اواخر شهر صفر یا اوائل ماه ربیع الاول سال یازده هجرت بود و معذک تأکید در حرکت سپاه مینمود . و جمعی از اکابر اصحاب مانند ابوبکر و عمر که در ضمن سپاه مأمور بودند چون حال را بآن منوال دیدند اندیشه از آن کردند که حادثه ای رخ دهد و در حرکت سپاه مسامحه نموده برجای ماندند تا آنکه بیماری شدت یافت و از خانه میمونه به بیت عایشه رفت و در بستر قرار گرفت و دم بدم بیمار سخت شد و هنگامی که براحت تکلم میتوانست در حق اصحاب خود از مهاجرین و انصار ستایشها کرد و در باب الفت و یگانگیشان با یکدیگر نصیحت گفت و دوات و قلم خواست که وصیتی برای بعد از خود فرموده نوشته شود و بعضی از آنان که در محضر بودند از جهت شدت بیماریش مانعت کردند (۱)

بقره وفات آنحضرت . و حضرت او را تصدیق فرمودند لذا پس از سه ماه تقریباً در دوازدهم ربیع الاول رحلت فرمودند .
(۱) در صحاح یحجاری است عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لما اشتد بالنبی وجعه قال ائتونی بدوات اکتب لکم کتاباً لا تضلوا بعده فقال عمر رضی الله عنه ان النبی غلبه الوجع عند کتابا لله حسبنا فاختلفوا و کثر اللفظ فقال قوموا عنی ولا ینبغی عند التنازع

و زوجات و بستگان و خویشان ناله و ندبه مینمودند و سر بدامن عایشه بعد از ارتفاع آفتاب در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول و یا بیست و هشتم صفر بجهان پنهان انتقال کرد . و علی و نیز عباس با دو پسران و غلامانش مباشرت در کار غسل و کفن نمودند و در همان بیت عایشه تحت همان بستر بیماری که بر آن وفات فرمود دفن کردند .

و تعیین ایام مهمه حیات آنحضرت را مختلف نوشتند

چنانکه ولادت را گروهی در هشتم ربیع الاول سال ۵۷۱ میلادی و برخی در هفدهم و اکثر در دوازدهم آن ماه و سال ضبط کردند و بعثت را گروهی در بیست و هفتم رجب و بسیاری در دهم ربیع الاول و اکثر در هفدهم یا هیجدهم و یا بیست و چهارم رمضان در سن چهل و یک سالگی آوردند و هجرت را کثیری در غره ربیع الاول از سال چهاردهم بعثت یعنی در سیزده سال و کسری بعد از بعثت مطابق ۶۲۳ میلادی و ورود بمدینه را در دوازدهم آوردند و وفات در سن شصت و سه سال و سه روز مطابق ۶۳۲ میلادی (۱)

(۱) توقی فی یوم الاثنين ضحوة النهار لاثنتی عشرة لیلة خلت من ربیع الاول سنة احدى عشرة من الهجرة و قبض رسول الله عن مائة الف و اربعة و عشرين الفاً من الصحابة (کتاب اخبار الدول و آثار الاول)

واقع گردید و محل ولادت را که گفتند خانه اکرشعب ابوطالب بود بعداً مسجدی بنا کردند و سلسله و سائط نسب و اجداد آنحضرت را تا عدنان بیش از بیست و از عدنان تا اسمعیل بن ابراهیم روایات مختلفه ذکر کردند .

قبض النبی و هو ابن ثلاث و ستین و انزل بالمدينة من القرآن اثنتان و ثلاثون سورة (مروج الذهب)

مورخین مسلمین چنین آورده اند که عمر بن الخطاب با همه سوابق اسلامی در هنگام وقوع وفات پیمبر شمشیر از غلاف برکشید و چنین اعلان کرد که من قال ان محمداً قد مات علوته بسیفی انما رفع الی السماء کما رفع عیسی بن مریم و ابوبکر بشنید نبرد او آمده آیه قرآن: و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افلان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم برخواند و عمر متنبه شده گفت والله کانه تاحال این آیت را نشنیدم و نیز اصحاب در محل دفن آنحضرت اختلاف نموده بعضی مکه را میپسندیدند که مولد و موطن بود و گروهی مدینه را که محل هجرت و نصرت و وفاتش بود تا آنکه حدیث الانبیاء بدفنون حیث یموتون قرائت روایت شد و اتفاق بر دفن در مدینه کردند .

پیغمبر برای آخرین وداع تمام صحابه را نزد خود جمع کرده ابتدا سپاس خدا را بجای آورده که وی را موفق باد ای رسالت نموده و بعد فرمود ایها الناس هر کس را که من زده باشم باید برخیزد و مراقصاص کند و اگر مال وی برده باشم اینک مال من که حق خود بستاند و نگویید میترسم که اگر قصاص بستانم رسول بامن عداوت و کینه پیدا کند. بدانید و آگاه باشید که عداوت و کینه در نهاد من نیست و من از آن دورم در آن میانه یک نفر برخاست و سه درهم از پیغمبر مطالبه کرد و

که از شیرشان متعّم میشد برجای نگذاشت .

وامّا زنان هم بالین آنحضرت یازده تن بودند (۱) که در حیاتش دوتن درگذشتند و باقی در هنگام رحلتش حضور داشتند: نخست خدیجه بنت خویلد که در سال دهم بعثت درگذشت و پسران بنام قاسم و طیب و طاهر و عبداللّه آورد که در صغر درگذشتند . آورده اند که هنگام فوت قاسم چون عاص بن وائل سهمی آنحضرت را بنام ابتر خواند سوره " اِنَّا اعطیناک الکوثر فصل لربّک وانحر انّ شانک هو الابر " صدور یافت و باعتبار همین پسر قاسم نام بود که بکنیه ابوالقاسم مشهور گردید و بعضی گفته اند که پسری جز قاسم نبود و طیب و طاهر و غیرهما لقب آن است . و نیز چهار دختر بنام رقیه ، زینب ، ام کلثوم ، و فاطمه بهرورد . و رقیه زوجه عتبه بن ابی لهب شد و بعد از بعثت نبویه تنی از اشراف قریش بعناد اسلام دختر خود را بعتبه داد و او را برانگیخت

(۱) کانت عدة از واجه خمس عشرة دخل باحدى عشرة منهم ولم یدخلها ربیع و توفت فی حیاته اثنتان و قبض عن تسع فاولهن خدیجة بنت خویلد کان صداقها عشرين بكرة لم ینکح علیها امراة حتّى مات وکان تزوجها وهوا بن خمس وعشرين سنة فهی اول من آمنّت من النساء تزوجت بعد وفاتها سودة فی الخیر امرئ ربی بتسع یعنی بنکاح تسع نساء فی الدائم و هو ممّالا خلافاً فیه من انه لم یجتمع عنده النکاح غیر تسع و ما روی انهن احدی عشر فیجمع جاریتین ماریة و ریحانة (مجمع البحرن)

که نزد پیمبر آمده سخنانی ناسزا گفت و آب دهان بچهرش انداخته فریاد برکشید که «به والنجم ازا هوی کافر وجبرئیل تورا منکر» و رقیه را از خانه بیرون کرد . و پیمبر رقیه را بزنی عثمان داد که باهم قبل از هجرت نبوی بمدینه رفتند و بی اولاد در مدینه درگذشت . و زینب زوجه ابی العاص شد که اسلام نپذیرفت و با پیمبر خصومت ورزید و مابین زن و شوهر جدائی افتاد و او مفلوب و دستگیر مجاهدین اسلام گردید و لذا حضرت در سال سوّم هجرت کس بمکه فرستاد و زینب را بمدینه آورد و در آنحال تنی از اهل مکه چنان با نیزه بهودش حمله برد که جنین در رحم سقط شد و زینب با چنان حال بمدینه رسید و حضرت سوگند خورد که مهاجم را زنده نگذارد . و بعداً در واقعه مکه خونش هدر ساخت و ابی العاص بالاخره مسلمان شد و زینب بعد از اسلام شوهر بهمان نکاح اول باهم شدند تا در اواخر ایام مدینه درگذشت و دختری امامه نام (۱) برجای گذاشت که بالاخره

(۱) امامه بنت ابی العاص بن الربیع امها زینب بنت رسول الله تزوجها علی بن ابیطالب بعد وفات فاطمة فلما قتل علی و کان قد امر المغیره بن نوفل بن الحرث ان یتزوج الامامة بعده لانه خاف ان یتزوجها مغویة فتزوجها المغیره فولدت له یحیی و به کان یکنی و هلکت عنده .

(مجمع البحرین)

که از شیرشان متمتع میشد برجای گذاشت .
 و اما زنان هم بالین آنحضرت یازده تن بودند (۱) که در حیاتش دوتن درگذشتند و باقی در هنگام رحلتش حضور داشتند : نخست خدیجه بنت خویلد که در سال دهم بعثت درگذشت و پسران بنام قاسم و طیب و طاهر و عبداللّه آورد که در صغر درگذشتند . آورده اند که هنگام فوت قاسم چون عاص بن وائل سهمی آنحضرت را بنام ابتر خواند سوره " اِنَّا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر ان شانک هو الایتر " صدور یافت و باعتبار همین پسر قاسم نام بود که بکنیه ابوالقاسم مشهور گردید و بعضی گفته اند که پسری جز قاسم نبود و طیب و طاهر و غیرهما لقب آن است . و نیز چهار دختر بنام رقیه ، زینب ، ام کلثوم ، و فاطمه بهرورد . و رقیه زوجه عتبه بن ابی لهب شد و بعد از بعثت نبویه تنی از اشراف قریش بعناد اسلام دختر خود را بعتبه داد و او را برانگیخت

(۱) کانت عدة از واجه خمس عشرة دخل باحدى عشرة منهن ولم ید خلها ربیع و توفت فی حیاة اثنتان و قبض عن تسع فاولهن خدیجة بنت خویلد کان صداقها عشرين بكرة لم ینکح علیها امراة حتی مات وکان تزوجها وهو ابن خمس وعشرين سنة فهی اول من آمنت من النساء تزوجت بعد وفاتها سودة فی الخیر امرئی ربی بتسع یعنی بنکاح تسع نساء فی الدائم و هو ممالا خلافاً فیه من انه لم یجتمع عنده النکاح غیر تسع و ما روی انهن احدی عشر فیجمع جاریتین ماریة و ریحانة (مجمع البحرن)

که نزد پیغمبر آمده سخنانی ناسزا گفت و آب دهان بچهرش انداخته فریاد برکشید که «به والنجم از اهووی کافر و جبرئیل تورا منکر و رقیه را از خانه بیرون کرد . و پیغمبر رقیه را بزنی عثمان داد که باهم قبل از هجرت نبوی بمدینه رفتند و بی اولاد در مدینه درگذشت . و زینب زوجه ابی العاص شد که اسلام نپذیرفت و با پیغمبر خصومت ورزید و مابین زن و شوهر جدائی افتاد و او مغلوب و دستگیر مجاهدین اسلام گردید و لذا حضرت در سال سوم هجرت کسبمکه فرستاد و زینب را بمدینه آورد و در آنحال تنی از اهل مکه چنان با نیزه بهود جش حمله برد که جنین در رحم سقط شد و زینب با چنان حال بمدینه رسید و حضرت سوگند خورد که مهاجم را زنده نگذارد . و بعداً در واقعه مکه خونش هدر ساخت و ابی العاص بالاخره مسلمان شد و زینب بعد از اسلام شوهر بهمان نکاح اول باهم شدند تا در اواخر ایام مدینه درگذشت و دختری امامه نام (۱) برجای گذاشت که بالاخره

(۱) امامه بنت ابی العاص بن الربیع امها زینب بنت رسول الله ﷺ تزوجها علی بن ابیطالب بعد وفات فاطمة فلما قتل علی و کان قد امر المغمیره بن نوفل بن الحرث ان یتزوج الامامة بعده لانه خاف ان یتزوجها مغویة فتزوجها المغمیره فولدت له یحیی و به کان یکنی و هلکت عنده .

(مجمع البحرن)

علی بزنی گرفت . و امّ کلثوم زوجه عتبه بن ابولهب شد و او در هنگامیکه سوره قرآن را در زمّ والدین خود بشنید بغضب آمده زن را از خانه بیرون نمود و پیمبر امّ کلثوم را پس از وفات رقیه نیز بعثمان داد و او نیز اولاد برجای نگذاشت و عثمان از اینرو ذوالنورین لقب یافت .

و فاطمه را پیمبر در سال دوم هجرت به علی داد که پسر و دختر متعدّد آورد و نسل پیمبر از او برجای ماند .

دوم از زوجات النبی سوده بنت زمعه بن قیس کسبه شوهرش متوفی گشت و پیمبر او را بعد از وفات خدیجه در مکه بزنی گرفت و در هنگام بناء اول مسجد در مدینه که جز او و عایشه زنی نداشت در گوشه مسجد بهر هریک حجره ای ساختند بعداً برای هریک از زنان که می پیوستند حجره متلاصق بنا میشد . و تمامت زوجات النبی قبلاً از یک یا چند شوهر طلقه یا بیوه بودند بجز سومین زوجاتش عایشه بنت ابوبکر که در هفت یا هشت سالگی مخطوبه و در هشت یانه سالگی در مدینه منکوحه آنحضرت گردید (۱) و برخی چنین آورده اند که

(۱) قالت عایشه رضی الله عنها تزوجنی رسول الله و انا بنت سبع و دخل بی وانا بنت تسع سنین و ذلك بعد الهجره بسبعة اشهر و تسعة ایام و مات و انا بنت ثمانية عشر سنة

(اخبار الدول و آثار الأول)

در مکه بسال ده بعثت و دو سال قبل از هجرت چون خدیجه در گذشت سوده بنت زمعه و عایشه بنت ابوبکر که شش ساله بود بواسطه خوله بنت حکیم نامزد پیمبر شدند .

و بالجمله عایشه مقامی ارجمند و لقب حمیراء یافت و در سنه پنجم ازدواجش واقعده ای رخ داد که در قرآن مسطور (۱) است و مجملش اینکه چون پیمبر با اصحاب و عایشه از غزوه بنی المصطلق برگشته بقرب مدینه نزول کردند وی را همراه نیافتند و سپس با صفوان نام سوار بر شتر رسید و گروهی از مسلمانان در باره شان بسی سخنان گفتند و چنان اظهار کرد که جواهر گردن بندش در راه گسیخت و بهر گرد آوردن آنها از شتر پائین آمده عقب ماند و پیمبر متغیر گردید و نزدیک بآن شد که وی را رهانماید و بعضی نوشتند چون باعلی

(۱) وکان سبب نزول الافک ان عایشه ضاع عقدها فی غزاة المصطلق و کانت قد خرجت من هودجها لقیاض حاجه فرجعت طالبة له و حمل بعیرها علی هودجها ظناً منهم انها فیه فلما عادت الی الموضع وجدتهم قد رحلوا و کان صفوان من وراء الجیش فلما وصل الی ذلک الموضع و عرفها اتاخ بعیره حتی رکبته وهو یسوقه حتی اتی الجیش و قد نزلوا فجاء رجل من تلك العقبه یشیع فی الناس و یقول امرأة نبیکم یاتت مع رجل حتی اصبحت ثم جاء یقودها و الله ما نجت منه و لا نجانها (مجمع البحرین) فی الحدیث تزوج رسول الله بعایشه و هی بنت ست و بناها و هی بنت تسع ای دخل بها و هی بنت تسع سنین .

در این باب سخن بمیان آورد گفت یا رسول الله وی را رها کن تا این گفتگوها منقطع و زائل گردد و بالاخره در قرآن هیچده آیه بنام قصه افک و براءت عایشه صادر گردید و پیمبر وی را سر بلندی داده فیما بین دیگر زنان برافراخت و چون ابوبکر از غایت خشم در حق سخن گوین مذکور سوگند یاد کرد که پسر خال خود مَسْطَح نام مسکین مهاجر مجاهد در غزوه بدر و مصر در قصه افک دستگیری نکند در باره ابوبکر نیز در قرآن منع از آن عمل صادر شد (۱).

دیگر از زوجات النبی حفصة دختر عمر که با عایشه محرم اسرار و یاور و مددکار بود و تفصیل واقعات جاریه فیما بینش که غیر مرضی پیمبر بود در قرآن و احادیث مسطور است .

دیگر ام سلمه نامش هند که آخرین زوجات پیمبر بود و بعد از وفات آنحضرت طول عمر یافته آخرتر از همه زوجات وفات کرد.

دیگر از زوجات پیمبر زینب بنت جحش دختر عمه آنحضرت بود که نخست با زید بن حارثه پسر خوانده اش عقد بست و زینب و برادرش در آغاز گمان بردند که پیمبر بهر خود خطبه میخاهد و بزید راضی نبودند و در قرآن نزول یافت :

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ أَنْ يَقُولُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ»
 «و ما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم ومن يعص الله ورسوله فقد ضل»

(۱) سوره نور آیه ۲۲

ضلالاً مبيناً» (۱) و چندی فیما بین زوجین معاشرت گذشت تا کوه و کدورت شد و پیمبر اصلاح کرد ولی عاقبت بسال پنج هجرت از یکدیگر جدا شدند و برخلاف رسم جاهلیت که نکاح ازواج اینها را مذموم و ممنوع میداشتند (۲) زینب را بزنی گرفت و کسان در این باب سخنانی بجسارت و خلاف ادب گفتند چنانکه در قرآن است :

«يا ايها الذين آمنوا لا تكونوا كالذين آذوا موسى (قصه قارون و افك مریم بموسی) فبرأه الله عما قالوا و كان عند الله وجيها» (۳) و قصه مجلس ولیمه که پیمبر در ازدواجش با زینب مرتب داشت و مدعوین پس از صرف غذا برجا مانده نمیرفتند بهر تعلیم آداب سلوك اصحاب نسبت بعموم زوجات و دیگر

(۱) احزاب ۳۶ - زینب بنت جحش زوجة النبی تزوجها سنة خمس من الهجرة و كانت قبله تحت زید بن حارثة و هي المراد فی قوله «فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها» فلما طلقها زید و انقضت عدتها تزوجها علی عایشه قالت عایشه لم یکن احد من نساء النبی یسأ مینی حسن المنزلة عنده غیر زینب بنت جحش و كانت تفتخر علی نساء النبی ان اباکن انکحکن للنبی و ان الله تعالی انکحنی ایاه من فوق سبع سموات..... کذا فی الاستیعاب .

(مجمع البحرین)

(۲) احزاب ۴ و ۳۷ (۳) احزاب ۶۹

امور راجعه باین قضیه در قرآن مسطور است (۱) و او در سال بیست هجری در مدینه درگذشت .

دیگر از زوجات النبی رمله ام حبیبه بنت ابوسفیان که چون شوهرش در حبشه از مسلمانی به عیسویت گرائید جدا شد و در اواخر ایام مدینه خود را بجمع مسلمانان رساند و پیغمبر او را بزنی گرفت و خبر بسمع ابوسفیان رسید و در شأن آنحضرت چنین گفت : " ذاك الفحل لا یقرع انفه " دیگر زینب بنت خزیمه بن الحارث که نیز قبلاً با دو سه شوهر متعاقباً بسر برد آنگاه بزنی پیغمبر درآمد و او را هم بعضی نوشتند که قبل از وفات پیغمبر درگذشت .

دیگر میمونه که نیز پس از تعاقب دو شوهر بزنی پیغمبر درآمد .

دیگر جویریة بنت الحارث بزرگ بنی المصطلق که اسیر شد و پیغمبر با او زواج کرد .

دیگر صفیة بنت حی بن اخطب سابق الذکر بزرگ قبیلۀ بنی نضیر و از نسل هارون برادر حضرت موسی که متعاقباً دو شوهر رفت و شوهر دوم در جنگ خیر مقتول و او اسیر گردید و در این هنگام هفده سال داشت و پدر و شوهرش از مقتولین آن غزوه بودند و در اثناء عودت از خیر بمدینه در

سلك زوجات النبی منسلك گشت و حضرت او را با آنکه دیگر زوجات بنام یهودیه و بقصر قامت نکوهش همی کردند محبت و حمایت نمود و در بیان اوصاف و دستور و نصایح راجع بزوجهات النبی و ناظر بآنان در حق عامه مسلمات آیاتی بسیار در قرآن است (۱) .

و اما ماریه که بنوع مذکور در سابق با کنیزی دیگر و با استری سفید بنام دلدل و حماری بشهرت یعفور بهر پیغمبر از مصر یا از حبشه آوردند کنیزوهم بالین وی بود و در سال هشتم هجری پسری آورد که ابراهیم نام گذاشت و بمزدگانسی شتری داد و بمستقبلش آرزومند و امیدوار بود ولی کودک در اثناء دوره ارتضاع مرد و آنحضرت سخت محزون گردید (۲) .

(۱) احزاب ۳۲ - ۳۵ نور ۲۶

(۲) روی عن زرارة قال سمعت ابا جعفر یقول لما هلك ابراهیم بن رسول الله حزن علیه حزنا شدیداً فقالت عایشة ما الذی یحزنک علیه فما هو الا ابن جریح فبعث رسول الله علیها وامره بقتله فذهب علی الیه و معه السیف و کان جریح القبطی فی حائط فضرب علی باب البستان فاقبل جریح لیفتح الباب فلما رأى علیاً عرف فی وجهه الشر فادبر راجعاً ولم یفتح باب البستان فاتبعه فولی جریح مدبراً فلما خشی ان یرهقه صعده فی نخلة وصعد علی فی اثره فلما دنی منه رمی جریح بنفسه من فوق النخلة فبدت عورته فاداً لیسر له مال للرجال ولا مال للنساء فانصرف علی الی النبی فقال ان ابعثتنی فی الامر اکون کالسما الحمسی فی النار ام اثبت فقال بل

و بعضی عده ای دیگر از زنان را نیز بعنوان نامزد و یا معقوده پیمبر و یا خود را بخشیده برای آنحضرت نوشتند ولی زنان هم‌بالین نبی جز آن عده نامبرده نبودند که احوال و اوضاعشان صفحاتی از قرآن را مشغول ساخت و حتی در حق ماریه و تکدر حفصه و عایشه از آنچه در حجب و حفصه وقوع یافت و پیمبر عزم بفصل ماریه کرد سوره تحریم قرآن صادر گردید (۱) و اسلوب آنحضرت در هر یک از دو امتیاز مخصوص مذکور یعنی زوجات و غزوات بدان تفصیل که بیان شد بر اساس همان اسلوب حضرت ابراهیم و دیگر اسلاف وی و مشاهیر این خانواده و اساس آئین سامی و طبق روش و مقتضیات قومی و اجتماعی بود که بیان گردید.

تَثَبَّتْ فَقَالَ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَالَهُ مَالِ الرِّجَالِ وَمَالِ النِّسَاءِ
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَرَفَ عَنَّا السُّوءَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ فَاتَنِي بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ مَا شَأْنُكَ
يَا جَرِيحُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْقَبْطُ يَحْبِسُونَ حَشَمَهُمْ وَمَنْ
يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِهِمْ وَالْقَبْطِيُّونَ لَا يَسْتَأْنِسُونَ إِلَّا بِالْقَبْطِيِّينَ
فَبَعَثَنِي أَبُوهُمَا لَا دَخَلَ عَلَيْهَا وَأَوْتَسَّهَا .
(مجمع البحرين)

(۱) سوره تحریم آیه ۱

کتابت و کتاب و جمع قرآن

بنوعی که اشاره رفت پیمبر در طول مدت نبوت در سنین مکه یا مدینه حضرًا یا سفرًا حسب ایجاب مقتضیات بانسوع تفسیری در حال بوحی و قوه روح فرشته آسمانی سخنانسی یزدانی بیان و ترتیل میفرمود که از دیگر گفتارهای حکمتیه و امریه و غیره مایش مستثنی و ممتاز میشد و غالبًا کتابی مخصوص مینوشتند و نزد اصحاب کم یا بیش بنوع نسخه یا از حفظ قلبی برقرار و متداول میگشت . چه آنحضرت چنانکه در مواضعی از قرآن با مثال این عبارات وصف گردید : " هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ " (۱)

وقوله : " وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ " (۲)
وقوله : " وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ الْمُبِطِلِينَ " (۳)

(۱) سوره جمعه آیه ۲ . (۲) شوری ۵۲ (۳) عنکبوت ۴۷

قرائت و کتابت نکرد (۱) و گفته اند که در اوائل ایام مدینه دستور صادر فرموده بودند که هر یک از اسیران بدرده تن از کودکان اصحاب را تعلیم قرائت و کتابت دهند و بس—ه زید بن ثابت گفت که عصری بیاموزد و هنگامی که بعداً خواست نامه های ایران و پادشاهان را جواب گوید مقرر کرد که السنه بیگانه بیاموزند وبالجملة غالباً علی بن ابیطالب بهروی کتابت مینمود و در بعضی احوان عثمان بن عفان نیز و خالد بن سعید بن العاص و برادرش ابان و علاء بن الحضرمی و زید بن ثابت مینوشتند. و ابی بن کعب در آغاز و معاویه بن ابی سفیان بعد از فتح مکه و ایمانش و غیرهم تقریباً سیزده نفر گاه و بیگاه در طول مدت مذکور برایش نوشتند و اسناد و صورت معامله ها و هم آیات قرآن نگاشتند و از آن جمله ابوبکر و عمر و زبیر راهم گفتند. و علاء بن عقبه کاتب صورت معامله ها بود و چون در کتابت خیانت نمود لعن و طرد گردید و از اسلام مرتد شده کناری گرفت. و نیز عبدالله بن

(۱) سؤال ان قيل قد ورد في الاخبار ان النبي كان امياً وان معناه انه لا يقرأ شيئاً ولا يكتب فكيف يجتمع ذلك مع حديث الدوات والقلم في مرضه قلنا يمكن ان يجاب عنه بانه وان كان امياً الا انه قد يتعمّن في القراءة والكتابة بالمعجزة او المراد اتوني بدواة وقلم امران يكتبوا لكم واللعاظم (خزائن تراقی)

ابی السرح (۱) برادر رضاعی عثمان حسب قول مورخین اسلام هنگام کتابت آیات به رأی و پسند خویش بسی تغییر و تبدیل داد فی المثل برجای "عزیز حکیم" "علیم حکیم" نوشت و گفت مدتی متعادی چنان نمودم تا آنکه اعمالش از پرده بیرون افتاد و از مدینه بمکه گریخت و مرتد فاسد شد و باین آن گفت در طول مدتی که کاتب وحی بودم آنچه خواستم نگاشتم او ادعا میکرد که بر او وحی نازل گشت من نیز آنچه نوشتم طبق وحی بود که بر من نازل گردید و آنحضرت در یوم فتح مکه خویش را هدر ساخت و او به برادر رضاعی خود عثمان پناه برده بشفاعتش از کیفر ایمن شد.

و آنچه از آیات قرآن را کتاب وحی در ایام پیامبر برشانده گوسفند و برگ و پوست درختان یا پوست حیوانات نوشتند برخی در همان ایام یا چندی بعد گرد آورده بنوعی یکجا کردند.

(۱) ابن ابی سرح اسمه عبد الله ابی سرح الاموی عاش الی زمن معاویه و تولی مصر من قبل عثمان و هو ممن هدر رسول الله دمه یوم فتح مکه و کان یکتب لرسول الله و کان یغیر ما نزل بسـه الوحی فیکتب بدل ان الله عزیز حکیم ان الله علیم حکیم.

(مجمع البحرین)

و بعضی میگویند ابی بن کعب و زید بن ثابت نیز کاتب بودند با عبدالله بن ابی سرح و در آخر عبدالله را معزول ساخت و او را لعنت کرد و طرد فرمود چرا که او انحراف آیات قرآن مینمود و کم و زیاد میکرد مثل غفور رحیم را غفور حلیم مینوشت و آیات را تبدیل میکرد.

(تذکرة الاثمه مجلسی)

از آنجمله زید بن ثابت و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و ابو زید و نیز جوانی از انصار بنام مجمع بن جاریه بود . و ابوبکر نیز بدان طریق قرآنی بهر خویش گرد آورد و پس از فوتش نزد عمر ماند و او چون درگذشت حفصه نگهداشت و مابین مجموعه های مذکور تفایر و فزونی و کاستی دیده شد و تا چندی بعد از وفات پیمبر نیز چنانچه مینگاریم کتابی واحد که عامه مسلمانان را مرجع واحد باشد ترتیب و تدوین نیافت .

قبسه ای از آیات عقاید و اخلاق و احکام قرآنیّه

قرآن از جهت صفا و صراحت مطالبش ناظر بصیرمحقق را پس از تعمق و رسیدگی کامل چنین بتوهم میآورد که آورنده دانشمند متبّعش پس از تفحص در فلسفه ها و ادیان معاصر خود قضاوت تطبیقی کرده رأی گرفته و جوهر آنها را در ابلغ بیان بعرضه آورد . ولی حاشا و کلا صاحب امّیش از آن امور هیچ نداشت و ناچار باید بصرف وحی و الهام و القاء حکمت از جانب ملك علام اعتراف کرد .

اولاً در موضوع الوهیت همان آله واحد مقتدر عالم عادل خالق کل ماسوا و حصر پرستش برای او بدون ادنی شائبه

شرك باشدت در احتراز از آنرا که منسوب بآئین حنیفی ابراهیمی میباشد با دلائل منطقی تبیین نمود (۱) و در عین حال که بتجلیل و تعظیم " ربّ العرش الکریم والعظیم (۲) والمجید " و " کان عرشه علی الماء " (۳) و " یحمل عرش ربّك فوقهم یومئذ ثمانية " (۴) و " الذین یحملون عرش ربّك (۵) ومن حوله " و " وسع کرسیه السموات والارض (۶) " ستود . رمز " لایدرکه الابصار و هو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر (۷) و مسیح وار " نحن اقرب الیه من جبل الوریث " (۸) و " فی انفسکم افلا تبصرون " (۹) بگشود و هم " رحمتی وسعت کل شیء (۱۰) و نیز " الحمد لله ربّ العالمین " (۱۱) و " کل یوم هو فی شأن (۱۲) و قالت الیهود یدالله مغلولة غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان " (۱۳) در مقابل آله اسرائیل و راحت شنبه یهود فرمود : " وما اتخذوا الله من ولد و ما کان معه من آله " و " قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد " در مقابل عقیده نصاری بیان نمود . و بر همان روش ادیان سابق و اسبق خود ملائکه بسیار زوی اجنحه

- (۱) سوره مومنون و نور (۲) سوره توبه و بروج (۳) سوره هود
(۴) سوره الحاقه (۵) سوره مومن (۶) سوره بقره (۷) سوره انعام (۸) سوره ق (۹) سوره الذاریات
(۱۰) سوره اعراف ۱۵۵ (۱۱) فاتحه الكتاب
(۱۲) سوره الرحمن (۱۳) سوره مائده

مثنی و ثلاث و رباع خصوصاً بنام جبریل و میکال و روح و روح القدس و روح الامین و نیز اجنه و شیاطین با تفاوت آنکسه همه قوای خیر و شر تحت قدرت و اراده الهی است بنوعی بیان کرد که با وحدت و قدرت و اراده مستقله قاهره مرکزیه الهیه اصطدام ننماید . و احوال جنت و جحیم و صراط و بغاصیل یوم رستاخیز را با عدم قبول شفاعت شغفاء بی اذن الهی جامع مسطورات ادیان مجاوره اش بیان داشت .

و از بزرگترین آیات وصف الوهیت یکی آیه نور است (۱) که ترجمه اش بفارسی چنین میشود * خدا نور آسمانها و زمین است و مثل نورش مانند قندیلی میباشد که چراغی در آن منصوب و همیشه چراغ چون ستاره درخشان و فروزان از درخت بابرکت زیتون نه شرقی و نه غربی و روغنش گوئی بدون برخورد با آتش روشنی میدهد نور بالای نور است خدا مثلها بهر مردم میزند و بهر چیزی دانا است * .

و دیگر آیت الکرسی (۲) که ترجمه بفارسیش این است :
 * خدا جزا و خدائی نه جاوید و برقرارکننده همه است خواب و پینکی ویرا نگیرد و تمامت هستی آسمانها و زمین او را است که تواند نزدش بی اذنش شفاعت نماید ؟ آنچه را که حاضر نزد انام و یا غائب است میداند و آنان بجزئی از

(۱) سوره نور آیه ۲۵ (۲) سوره بقره ۲۵۶

علمش جز آن مقدار که خواهد احاطه نکنند . تختش آسمانها و زمین را احاطه دارد و نگهدارشان بروی گران نیست و او بلند و بزرگست اکنون هیچ اکراهی در دین نیست هدایت از ضلالت جدا گردید و هر که کافر باهرمن و مؤمن بخدا باشد به محکمتین وسیله گسسته نشدنی متشبث میباشد و او شنوا و دانا و سرپرست مؤمنان است ایشان را از تاریکیها بروشنی میآورد کافران را جز اهرمن یاوری نیست که آنان را از نور بظلمات میکشاند و آنان اصحاب مخلد آتش میباشند * و بدین طریق با همه شباهتی که بائین و سخنان ایرانیان دارد ازنی رخنه ای در کاخ توحید صرف وارد نساخت .

و نیز پیغمبران را نامحدود بلکه بر هر قوم و امتی معصوم (۱) و همه را صرف بشر ولی مخصوص بفیض و الهام غیبی میستایید و قلوب برتر از این را کفر می شمارد و خود را نیز بهمین پایه ذکر نموده (۲) در مقابل صدمات و مشقاتی که برای هدایت انام تحمل نمود جز ذکر خیر و طلب رحمت و مغفرت الهیه در حقیقت توقع ندارد . و وحی را نیز در تحت اقتدار و اختیار الهی نه اراده خود معرفی نمود و مابین رسل تفرقه قائل نشد و با اعتراف بوجود تفاضل مابینشان حقیقت همه را تصدیق و امضا کرد . و کتب مقدسه مخصوصاً تورات و انجیل

(۱) سوره نحل ۳۶ سوره مومن ۷۸ سوره اعراف ۳۴

(۲) سوره فصلت ۵

راتجلیل فرمود ولی از غالب علماء دینیشان که دنیا را مقدم بر آخری و پیشوا قرار دادند و کتاب را منحرف ساختند و عمل بآن ننمودند مذمت ها و ملامتها کرد. و در پیاره احکام اصلیة کتاب تورات که اساس حنیفی است مکرراً تأکید نمود چنانکه در موضعی از قرآن است (۱) * بگو بیایید آنچه خداوند حرام کرد بر شما بخوانم این است که برایش شریک نگیرید و بوالدین نیکی کنید و اولاد خود را از بیم تنگدستی نکشید ما بشما و آنان روزی خواهیم رساند و بگناهان آشکار و نهان نزدیک نشوید و جان انسانی که خدا محترم ساخت جز در مواقع معینه احقاق حق و قصاص نگیرید و دست بمال یتیم مگر بنوع تبدیل باحسن نزنید تا آنکه ببلوغ رسد کیل و ترازو را بعدالت تمام دهید و درباره هر کس ولو خویشان بعدالت سخن گوئید و بعهد خود وفا کنید * و در محلی دیگر است :

* خدا را بپرستید و برایش شریک نگیرید و بوالدین و خویشان و یتیمان و همسایگان نزدیک و دور ماندگان طریق و ببردگان احسان کنید و خدا متکبران پرافتخار بخیل را که بخششهای خدائی را کتمان میکنند و مردم را ببخل امر مینمایند وهم آنان که اموال خود را محض خود نمائی انفاق میکنند دوست

(۱) سوره انعام آیه ۱۵۱

ندارد (۱) و باز در جای دیگر است :

* امر خدا است که جز او نپرستید و بوالدین نیکی کنید و چون به پیری رسند آف بآنها نگوئید بلکه سخن شایسته ادا نمائید و از طریق مهربانی نسبت بآنان خاضع باشید و درباره شان باین طریق دعا کنید که پروردگارا برایشان رحم فرما که ما را از کودکی پروردند و نیز حق خویشان و بینوایان و دور ماندگان راه را ادا نمائید و اگر دستتان بانفاق بر آنان نمیرسد لا اقل سخن بملایمت گوئید و نیز مال را تبهزیر نکشید که بدترین اخوان شیاطین اند و دستها را با فراط باز وهم بسته مفلول برگردن نسازید که ملامت زده و نادار بنشینید و اولاد خود را از بیم فاقه نکشید ما بآنان و شما روزی میدهیم و قتلشان خطای بزرگ است. و به زنا نزدیک نشوید که کاری زشت و روشی ناستوده میباشد و جان انسانی را که خداوند محترم قرار داد مگر در مواقع معینه احقاق حق بقتل نیارید و هر که مظلومانه بقتل رسد بولیش تسلط عطا کردیم ولی اسراف در قتل نکند و منصور خواهد بود و بمال یتیم جز بنوع احسن نزدیک نشوید تا آنکه ببلوغش رسد و بعهد وفا کنید که از آن باز پرس میشوید و کیل را تمام بدهید و با ترازوی درست وزن کنید و چیزی را که علم ندارید پیروی نکنید و بروی زمین بنا

(۱) سوره نساء آیه ۳۶ و ۳۷

استکبار و افتخار راه نروید که تمامت این اعمال کناهکاران
مکروه نزد خدا مییابد * (۱)

و نیز * نیکی آن نیست که رویهای خود را بعبادت سوی
مشرق یا مغرب نمائید بلکه نیکی آنکس را است که ایمان بخدا
و روز پسین و فرشته گان و کتب آسمانی و پیغمبران آورد و مال
بخویشاوندان و یتیمان و بینوایان و درماندگان سبیل و گدایان
و یتیمان بدوستی خدا دهد و صلوة و زکوة ادا سازد و وفای
بعهد کند و بحالت بینوائی و بیماری و در مصائب وارده فی
سبیل الله شکییائی نماید اینان اند صادق در ایمان
پرهیزکاران * (۲)

و نیز * رستگاران مؤمنان که نماز بحال خضوع و خشوع ادا نمایند
از سخن و عمل لغوروی برمیگردانند و زکوة میدهند و زمام
غس خود را جز نسبت بزنان و کنیزان خود نگاه میدارند
و امانات و عهد را حفظ میکنند و نمازها بوقت برپا میدارند (۳)
و نیز * ای مؤمنان ریاسود نقود چندین برابر نخورید
و از خدا بترسید بلکه رستگار گردید و از آتش جهنم بپرهیزید
و از خدا و رسول اطاعت کنید تا مورد رحم قرار گیرید
و بآمزش خطا و بهشتی که بپهنای آسمان و زمین و مهیبا
برای پرهیزکاران است بشتابید و متقین آنکسانند که بحال
(۱) سوره بنی اسرائیل ۲۴ ببعد (۲) سوره بقره ۱۷۷ (۳) سوره مؤمنون

توانگری و هم بحال بینوائی انفاق میکنند و خشم را می شکنند
و از اعمال ناروای دیگران عفو مینمایند چه خدا نیکوکاران را
دوست دارد و هرگاه عطفی ناشایست مرتکب شوند یا بخود
ستم کنند خدای را بخاطر آورده برای گناهان خود درخوا^{ست}
آمزش کنند و اصرار در عصیان ننمایند * (۱)

و نیز * اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ وَاٰتِیَ
ذِی الْقُرْبٰی وَیَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنْكَرِ وَالبَغْیِ یَعِظُكُم
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ وَاَوْفُواْ بِعَهْدِ اللّٰهِ اِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُصُواْ الْاٰیْمَانَ
بَعْدَ تَوْكِیْدِهَا * (۲)

و قوله * وَلَا تَأْكُلُواْ اَمْوَالَكُمُ الْبَاطِلِ وَلَا تَدُلُّوْاْ بِهَا اِلَی
السُّكَّامِ لِتَأْكُلُواْ فَرِیْقًا مِّنْ اَمْوَالِ النَّاسِ بِالْاِثْمِ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ (۳)
و قوله * یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا لَا تُبْطِلُوْا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ
وَالْاَذْرِ كَالَّذِیْ یُنْفِقُ مَالَهُ رِئَآءَ النَّاسِ * (۴)

و قوله * وَاِذَا حُیَّتُمْ بِتَحِیَّۃٍ فَحَیُّوْا بِاِحْسَنِّ مِمَّا اُوتِیْتُمْ
رَدُّهَا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ حَسِیْبًا * (۵)

و قوله * فِیْهِ رِجَالٌ یُّحِبُّوْنَ اَنْ یُّتَطَهَّرُوْا وَاَللّٰهُ یُحِبُّ
الْمُطَهَّرِیْنَ * (۶)

(۱) آل عمران ۱۳۰-۱۳۵ (۲) سوره نحل ۹۰ (۳) سوره بقره
آیه ۱۸۸ (۴) سوره بقره ۲۶۳ (۵) نساء ۸۶ (۶) توبه ۱۰۸

و آداب معاشرت با آنحضرت را تعلیم داد و در باب ممنوعات اکل و شرب آنچه در قرآن منصوص و محصور می باشد مردار و خون و گوشت خوک و حیوان خفه کرده و کشته بضر و مرده از جایی افتاده و کشته بزخم تیر و بنام غیر خدا، و در افکنده درندگان مگر آنکه ذبح شوند. و نیز آنچه برای بتان کشند و در هنگام ضرورت باکی نیست. و اینها اشیا ممنوعه تناول در دین حنیفی و مذکور در تورات نیز هست. ولی فقهاء با استنباط خود محرمات و مکروهات بسیاری از انواع حیوانات و غیرها و از ذبائح ملل غیر مسلم حتی از ذبائح بعضی فرق مطرود داخلی خود افزودند.

و در قرآن نهی قطعی از شرب خمر در سنین اخیره پیغمبر صادر گردید و حتی در اوائل در رشته نعماء الهی ذکر شد قوله :

"وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ" و بعداً چنین صدور یافت : "يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا".

تا آنکه تنی از اکابر اصحاب گروهی از یاران رامهمان کرده مجلس شربی مرتب داشت و چون همگی مخمور و مست شدند بنماز اول شب ایستاده یکی از مستان را منتخب کرده

اقتداء جستند و او در حال قیام سوره کافرون خواندن گرفت و از غایت مستی و بیخودی حرف لائغی را در تمامت جمل بینداخت و سوره را بدینصورت خواند "قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ اعْبُدُوا مَا تَعْبُدُونَ وَانْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ وَأَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ وَانْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ لَكُمْ دِيْنُكُمْ وَلِيَ دِينٌ" لذا در قرآن "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ" (۱) صدور یافت. و از آن پس احتراز از مستی در حال صلوة مینمودند. تا آنگاه که تنی از اعظام اصحاب جماعتی از مهاجرین و انصار را ضیافت کرده کله شتری را بریان ساخته بشرب خمر و به قمار مشغول گشتند و در حال مستی بنا مفاخرت و ذکر بزرگیهای خود نهادند و هر يك از دو گروه مهاجرین و انصار درستایش خود و نكوهش آن دیگر مبالغه کردند و هنگامه ای برخاست و سعد و قاص قصیده مطوله در زم انصار بسرود و آنان بحمیت و غیرت برافروختند و تنی استخوان کله شتر را برگرفته چنان بفرق سعد بکوفت که سر بشکست و خون جاری گشت و پیغمبر آگهی یافت و این آیات از قرآن صادر گردید : "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ

بينكم العدوة والبغضاء و يصدكم عن ذكر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون (۱) و باین طریق منع از مسکرات و تنبیه مرتکب با تازیانه از احکام و مقررات ممتازة اسلام گردید که در هیچیک از آئینها سامی و غیرها نیست .

دیگر از احکام شهیره اسلامی اجازه تعدد زوجات تا عده چهار (۲) که اساسا در آئین سامی بود در قرآن مذکور و مشروط بعد الت است و ذکر عدم امکان عدالت فیما بین آنان میاشد .

دیگر از احکام ممتازة در اسلام اختیار طلاق زوجه بید زوج (۳) و در صورت رجوع بزوجه مطلقه ثلاث احتیاج بمحلل است .

و قانون محارم (۴) و حدود ارث بتفصیل و راجع بزکوة و

(۱) سوره مائده ۹۰ (۲) نساء ۳ نور ۲۲ بقره ۲۲۰

(۳) بقره (۴) نساء ۲۳ روی آن ابن العوجاء قال ما بال المسکينة الضعیفة تاخذ سهماً واحداً و یاخذ الرجل لیسر علیها جهاد ولا نفقة ولا معضلة وانما ذلك علی الرجال فلذلك جعل للمرأة سهماً واحداً وللرجل سهمین وعن محمد بن نعمان ان الرضا کتب الیه فی ما کتب من جواب مسائله مقدار عطاء النساء نصف ما یعطى الرجال فی المیراث لان المرأة اذا تزوجت اخذت والرجل یعطى فلذلك وفر علی الرجال و علة اخرى فی اعطاء الرجل مثل ما یعطى الانثی لان الانثی

مصارفش (۱) و نیز راجع به حج یکی از احکام ممتازة اسلام (۲)

فی عیال الرجل وعلیه ان یعولها وعلیه نفقتها و لیس علی المرأة ان یعول الرجل ولا تؤخذ بنفقتها ان احتاج فوفر علی الرجال لذلك و ذلك قول اله عزوجل الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم و قال رسول الله للوصیة حق علی کل مسلم و ما ینفی لا مرء مسلم ان ینیت لیلۃ الا و وصیته تحت راسه و من مات بغیر وصیة مات میتة جاهلیة (فصل الخطاب)

(۱) سوره توبه ۶۰

(۲) سوره بقره شکل مسجدی که در وسط آن کعبه واقع شده مرتعی است متساوی الاضلاع بعد از دخول در آن یک صحن بزرگ باشکوهی بنظر میآید که از چهار سمت آن ستونهای زیادی پهلوی هم نصب و از میانه آنها گنبد های کوچکی بکثرت نمایان و مناره هائی در چهار سمت این مرتع بنا نموده اند خانه کعبه در صحن مسجد واقع شده و آن عبارت از یک عمارت مکعبی است که از یک پارچه سنگ حجاری شده بنسباً گردیده و ارتفاع آن بطور تقریب ۴۰ پا و طول آن ۱۸ عرض آن چهارده پامیاشد برای دخول در اندرون کعبه روزنه ای است که معادل ۷ پا ارتفاع آن از زمین میاشد و از این رو محتاج بنصب نردبانی است تا بوسیله آن بتوان داخل خانه گردید و قسمت داخلی آن عبارت از حجره ای است که از سنگ مرمر مفروش و قندیلهای زیادی از طلا در اطراف آن آویزان و دیوار آن از چهار طرف با کتیبه های قشنگی زینت یافته است ... دیوارهای خانه همه از تخته های رخام الوان پوشیده و در جانب غربی آن شش محراب است که از نقره ساخته شده و بنا میخ بردیوار دوخته و طول هر یکی بالای مردی باتکلفات

و نیز راجع بصلوة (۱) و وضوء و غسل (۲) و تیمم و نیز راجع بصیام (۳) و هم راجع بکیفر سارق و کیفر صدتازانه بمرتکب زنا مجملاً مذکور می باشد .

و در اواخر ایام مدینه حکم قذف و لعان صادر گردید چه مکرراً درباره برخی از زنان متزوجه نسبت دلبستگی و در آمیختن با مرد اجنبی بروز و انتشار یافت که از آنجمله تهمت حسان بن ثابت شاعر مشهور و عبد الله بن ابی و مسطح بن اثاثه و حمنة بنت جحش نسبت بعایشه و صفوان بنوع مذکور بود . و مفاد آیه قذف این است که چون نسوان باشوهر را بزنا نسبت دهند هرگاه چهارتن شاهد معاینه عمل نیارند مورد

بسیاری از زرکاری و مواد سیم سوخته و چنانکه این محراب ها از زمین بلند تراست و مقدار چهار ارش دیوارخانه از زمین برتر سازه است و بالاتر از آن همه دیوار از رخام است تا سقف بنقش و نقاشی کرده و اغلب بزر پوشیده طرف خارج یکسوی از دیوارهای خانه سنگ سیاه معروف حجرالاسود ... نصب میا قطر این سنگ تقریباً یک و جب میشود ... روی خانه کعبه همیشه یک پرده سیاهی کشیده شده مگر طرف حجرالاسود را که بازگذاشته اند این پرده چندین ذراع از زمین ارتفاع دارد در ایام حج کمرندی که آیات قرآنی با حروف طلا در آن نقش شده است بوسط کعبه می بندند . غلاف خانه کعبه در هر سال یکمرتبه عوض میشود . (نقل از کتاب تمدن اسلام و عرب گوستاو

(۱) سوره بقره ۲۳۸ طه ۱۳۰ طور ۲۹
هود ۱۱۴ نساء ۱۰۴ (۲) مائده ۶ (۳) بقره ۱۸۳

ضرب هشتاد تازیانه کردند و از فساق محسوب شده شهادتشان در امری مقبول نشود . و این حکم در نظر اصحاب بسی شگفت آمد و چنین عرض کردند که هرگاه مسلمی مردی بیگانه را در آمیخته با زنش ببیند از دو حال بیرون نتواند شد یا ماجرا بدیگری اظهار نماید در اینصورت چنان مجازاتی شدید بر او وارد آید و یا پی شهود رود که واقعه را بآنان ارائه دهد البته هنوز باز نگشته مرد اجنبی پی کار خود خواهد رفت و پیمبر پاسخ داد در حکم خدا چون و چرا نتوان کرد و آن مرد ناچار سکوت اختیار کرده برگشت و در بین طریق پسر عم خود را آشفته و پریشان تصادف کرد و استفسار احوال نمود و معلوم شد که زن خویش را در حال آمیختگی با مردی بیگانه دید و هردو نزد پیمبر آمده ماوقع گفتند و همینکه زن را احضار نمودند انکار شدید کرد و مرد در وقوع واقعه اصرار و زن در براءت خود ابرام داشت . و حکم قرآنی و آیه لعان باین مفاد صدور یافت که : هر یک از مرد و زن چهار بار خدای را بر صدق گفتار خود گواه یاد کنند و لعنتش را بغرض کذب در حق خود طلبند آنگاه از یکدیگر جدا و آزاد باشند . (سوره نور)

و آورده اند که در سنین اقامت پیمبر در مدینه در مابین موسویان خیبیر زنای محصنه واقع شد که طرفین از اشرف بودند و قوم و خویشان از مجازات حقیقه سر باز زدند و

علمای اسرائیلی فتوی دادند که چهر هر دو راسیاه کرده برشتی و ازگون نشانده در طرق و معابر بگردانند تا همه عبرت گیرند و چون مجازات شرعیّه را از آنحضرت پرسیدند فرمود هر دو را در گودالی کرده انبوه مردم چندان با سنگ زنند که هلاک شوند و فرمان داد تورات حاضر ساختند و معلوم داشت که همین عین حکم آن کتاب است .

و در این هنگام زید بن ثابت را امر نمود که تورات بیاموزد تا احکام و مطالبش معلوم باشد و موسویان را بآن پند و اندرز دهد .

و نیز مابین بنی النضیر و بنی قریظه چنین معاهده قرار بود که هرگاه تنی از قبیلۀ اولی بدست یکی از آحاد قبیلۀ ثانیه مقتول گردد قاتل را بکشند و دیت نیز بستانند ولی هرگاه عمل بعکس واقع شود حق قصاص قاتل ندارند و فقط چهرش را سیاه کرده بر حماری و ازگون نشانده در کوی و سرزن بگردانند و نیم دیت بستانند چه عبد الله ابی بزرگ مدینه از قبیلۀ اولی حمایت میکرد ولی از آن هنگام که در اسلام قوت پدید شد آن حضرت حکم داد که همه مساوی و مختارند طبق قرآن قاتل را بکشند و یا تمام دیت بستانند .

خلافت و اختلاف در اسلام

پس از وفات حضرت محمد در حالی که هنوز عمل غسل و تجهیزش تمام نبود انصار برای تعیین خلیفۀ النبی در سقیفۀ بنی ساعده گرد آمدند و عایشه و حفصه و دیگر زوجات پرافتخار پیمبر با آنجا پیوستند و سقیفۀ مذکور محلّی مسقف در خارج شهر مدینه بود که انصار و مهاجرین بهر قطع و فصل امور و مذاکره و مشاوره در ضروریات مایحتاج با آنجا اجتماع میکردند و بقرب خانۀ سعد بن عبادۀ از انصار و بزرگ خزرج که عدداً بیشتر از اوس بودند و پیمبر ویرا در لیلۀ العقبۀ سابق الذکر یکی از نقباء معین کرده بود قرار داشت . و انصار ب فکر ریاست وی بعد از پیمبر بودند و در آن جلسه عقاید و آراء مختلف و مشتت بروز کرد و اعظم و اشد از همه اختلاف فیما بین مهاجرین و انصار بود که مدنیین خطاب بمکیین فریاد " لنا منا امیر و لکم منکم امیر " برکشیدند . ولی ابوبکر بن ابی قحافه از قبیلۀ بنی تمیم صدیق و یار غار نبی و در عایشه که بنوع مذکور سبقت ایمانی و امتداد صحابت و خدمت و اعتبار و شهرت و لقب صدیق داشت حدیث " الاثمة من قریش " نقل از پیمبر بر خواند و آرزوی انصار را از میان برد

و رأی بسیاری در حق او شد . و بالاخره عمر بن الخطاب پدر
 حفصه و دارای صحابت معتده و خدمت و شهرت و لقب فاروق
 که خود محل آراء بسیار بود درباره وی بعثت حق سبقت و
 هدایت و معرفت و دیگر مزایا و علل و جهاتی که میدانست
 رأی داد و اوس نیز باور رأی دادند و لاجرم رأی اغلبی قریب
 باتفاق حاصل گردید . و علی که مشغول تجهیز پیغمبر بود
 از رأی دادن و رأی داشتن بکناری ماند ولی بعد از ختم کار
 جلسه گروهی از بنی هاشم و غیرهم که از آن جمله سلمان فارسی
 و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و مقداد بن عمرو و خالد بن
 سعید بن العاص و امثالهم بودند نزد وی در خانه اش مجتمع
 شده دست بدامن و لایب زدن و بمقام یتوت و اخوت و صهریت
 و وزارت و قرابت ظاهریه و معنویه اش نسبت به پیغمبر و سبقت
 ایمان و شجاعت و نصرت بی نظیرش به اسلام و توصیت نسبتی
 در حقش و بعلم و بلاغت و مناقب و کمالاتش تمسک جسته خرق
 اتفاق اصحاب و زوجات پیغمبر کرده تن بخلافت ابوبکر
 در دادند (۱) و بعضی چنین نوشتند که ابوبکر عمر را روانه دا
 شت

(۱) قال الغزالی وهومن اکابر علماء القوم فی کتابه المسمی
 بسر العالمین ماهذ الغظه قال رسول الله لعلي يوم الفديسر
 من كنت مولا ه فعلي مولا ه فقال عمر بن الخطاب بيخ بيخ يا
 ابا الحسن لقد اصبحت مولا ي ومولي كل مؤمن ومؤمنة ثم قال
 وهذا رضی و تسليم و ولاية و تحكيم ثم بعد ذلك غلب الهوى

که اگر علی و یارانش مباحه نکنند مقاتله نماید و عمر آتش برد
 که در خانه علی را بسوزاند و فاطمه بنت النبی بیرون آمد و
 بی عتاب کرد و علی ناچار نزد ابوبکر حاضر شده بیعت نمود.
 و جمعی چنین آوردند که بعد از شش ماه چون فاطمه
 درگذشت ابوبکر خود نزد علی و یارانش مکالمه کرد و علی بوعده
 معین قرار بیعت داد و در آن موعده نخست ابوبکر در مجمع
 اصحاب بمنبر برآمد و شطری از فضائل علی گفت آنگاه علی
 بمنبر برآمده در حق وی وصف و تمجید کرد . و مجملآ آنکه
 علی و شیعیانش در ظاهر موافقت نمودند و با اینکه بعضی
 شعراء امثال این ابیات در شأن اینحال سرودند :

و حب الرئاسة و خفقان الرايات و ازدحام الخيول و فتح الامصار
 و الامر والنهي فحطتهم على خلاف ذلك فنبذوه وراه ظهورهم
 واشتروا به ثمناً قليلاً فيئس ما يشترون الي ان قال ثم ان ابابكر
 قال على منبر رسول الله اقبلوني فلست بخيركم و على فيكم ا فقال
 ذلك هزواً او جسداً او امتحاناً فان كان هزواً فالغلفاء
 لا يليق بهم الهزل ثم قال والعجب من منازعة معاوية بن ابي
 سفيان علياً في الخلافة آيين ومن آيين اليس رسول الله قطع طمع
 من طمع فيها بقوله اذا ولي الخليفةان فاقتلوا الاخير منهما
 والعجب من حق واحد كيف ينقسم بين اثنين والخلافة ليست
 بجسم ولا عرض فتجزى انتهى كلامه

أَطَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كَانَ بَيْنَنَا
 فِيهَا لِعِبَادِ اللَّهِ مَا لَابِي بَكْرٍ
 أَيُّورِشَا بَكْرًا إِذَا مَا تَبَعَدَهُ
 وَتَلِكْ لِعَمْرِ اللَّهِ قَاصِمَةُ الظَّهْرِ
 مَا كُنْتَ أَحْسَبُ أَنَّ الْأَمْرَ مُنْصَرَفٍ
 عَنْ هَاشِمٍ ثُمَّ مِنْهُمْ عَنْ أَبِي حَسَنِ
 عَنْ أَوَّلِ النَّاسِ إِيْمَانًا وَسَابِقَهُ
 وَاعْلَمِ النَّاسَ بِالْقُرْآنِ وَالسَّنَنِ
 وَأَخْرَجَ النَّاسَ عَهْدًا بِالنَّبِيِّ وَمَنْ
 جَبْرِيلَ عَوْنُ لَهُ فِي الْفَسْلِ وَالْكَفَنِ
 مِنْ فِيهِ مَا فِيهِ مَا فِيهِمْ لَا يَمْتَرُونَ بِهِ
 وَلَيْسَ فِي الْقَوْمِ مَا فِيهِ مِنَ الْحَسَنِ

خلافت بر ابوبکر راست شده خلیفه النبی گردید (۱) و با امامت
 اصحاب و قیادت مسلمین پرداخت و بر منبر رسول بیک پایه
 یائین عرشه بنشست و شیعیان علی با آنکه نظر بعلم و حسب

(۱) و مولده (ابوبکر) قبل النبی^۳ بسنتین و نصف
 وهو أول من اسلم من الرجال علی اصح الاقوال وقوال
 حسان بن ثابت فی قصیده فی مدحه «أول الناس فمن صدق الر^{سلا}

و نسب و شجاعت و فضایل معنویه و ارتباط و یگانگی علیوی
 با نبوی قلباً خلیفه مسلمین را ناحق می شمردند ، شق عصای
 جماعت نیز نکردند و در ایام خلافتش اتحاد مسلمین و اقتفا
 بر اثر نبوی منظور و ملحوظ بود و حال بر این منوال بگذشت .
 و در اواخر ایام پیغمبر و خصوصاً با ایام خلافت ابی بکر
 دو متخلف و مخالف و مدعی مقام نبوت از مابین مسلمین
 گردن برافراختند نخست اسود عنسی که ادعای مقام وحی
 کرده بعجایی بسیار قلوب بفریفت و اولاً در نجرمان آنگاه
 در یمین مستقل شد و صنعا را مرکز خود کرد و پیغمبر گروهی
 بفرستاد تا با مسلمانان آن حدود متفق شده بدستیاری
 زوجه اش تمهیدی ساخته زیر عمارتش که محروس بحر اس بود
 نقب زدند و فیروز نامی درون رفته وی را سر برید و اساس
 و جمعیتش متفرق گردید و امتداد دوره وی بیش از چهار ماه
 نشد و خبر هلاکت و خاتمه امرش در ایام خلافت ابوبکر
 همگانی گردید .

دوم مسیلمه که پا از حد خود بیرون کشید و در یمانه
 رایست دعوت راست نمود و جمعی کثیر را بنبوت خود
 بفریفت و در ایام خلافت ابوبکر سپاهی بسرداری خالد بن الو
 باوی مقابلت نمودند و گروهی از مهاجرین و انصار در
 آن حرب کشته شدند و او بدست وحشی قاتل حمزه با همان

حربه بهلاکت رسید و زوجه اش سجاح تمیعه که قبل از ازدواجشان ادعای وحی داشت از افکار خود و شوهرش دست کشید و داخله مسلمین بیارمید (۱) و نیز در ایام خلافت ابوبکر حیره و نیز بیرموک از سوریه بواسطه خالد بن الولید و ابوعبیده انصاری با سپاه مسلمین فتح شد و در قلمرو اسلام و سلطنت عرب قرار گرفت و لشکرکشی و فتوحات اسلامی و بسط سلطنت و تزئید شوکت و ثروت و قدرت و مملکت برای دین کم کم خواست باوج برسد ولی خلافت خلیفه بدو سال و سه ماه و ده روز انتها یافت و سن شصت و سه سال شد و در عشر آخر

(۱) نوشته اند اولین مقاتله داخلی مسلمین بلا فصل بعد از فوت نبی واقع شد اولاً مدعیان نبوت مانند مسیلمه و غیره از مسلمانان بودند که از خود ادعا آغاز کردند و ثانیاً گروهی از قبائل که ابوبکر تجهیز لشکر کرده آنان را منکوب ساخته زکوة بگیرفت همه مسلم بسودند و از ادای مال سر باز زدند و هنگام عزم ابوبکر بمقاتله با آنان عمر اعتراض نموده از حضرت رسول حدیث روایت کرد که فرمود «أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا اله الا الله وأن محمداً رسول الله فإذا قالوا ذلك عصموا مني دماءهم وأموالهم» ابوبکر جواب داد ایس قال بحقها و من حقها إقامة الصلوة و ایتاء الزکوة ولو منعونسی عقلاً مما آتاه و الهی النبى لقاتلتهم علیه

جمادی الاخری سال سیزده هجرت (۶۳۴ م) درگذشت و حسب وصیتش در جنب قبر نبی مدفون گشت و بموجب عهدش عمر بن الخطاب مذکور بخلافت قرار گرفت و خلیفه خلیفه النبى شد و بر منبر رسول بپله ای پائین نشستگاه ابوبکر نشست و بامارت و امامت و قیادت اصحاب پرداخت . و در ایام اونیز بهمان طریق بوده اختلافی در داخل آشکار نشد و اسلام باوج قدرت رسید و از اعمال شهیره اش تأسیس و نظم مبداء تاریخ هجری است که با مشورت اصحاب از سال اول هجرت گرفت و عرب قبل از آن سنین واقعات مهمه را مبداء میکرد و در هر چند سال تغییر میداد ولی از این هنگام تاریخ ثابت لا یتغیری بیادگار امری مهم راجع بسعادت حقیقی خود بدست آوردند (۱) . و او مدت ده سال خلافت نمود و امور مهمه را

(۱) قيل لما قدم رسول الله المدينة امر بعمل التاريخ و الصحيح المشهور ان عمر بن الخطاب امر بوضع التاريخ و سبب ذلك ان اباموسى الاشعري كتب الى عمر انه يأتينا منك كتب ليس لها تاريخ فجمع عمر الناس للمشورة فقال بعضهم ان يخبرهم النبي وقال بعضهم بمهاجرة الرسول فقال عمر بل يورخ بمهاجرة رسول الله فان مهاجرته فرق بين الحق والباطل قاله الشعبي وقال ميمون بن مهران رفع الى عمر صك محله شعبان فقال اي شعبان اشعبان هو آت ام شعبان الذي نحن فيه ثم قال لا صحاب رسول الله ضعفوا للناس شيئاً يعرفونه فقال بعضهم اكتبوا على تاريخ الروم فانهم يورخون من عهد ذى القرنين

باشور اصحاب و بدستیاریشان صورت میداد و کشور ایران
و ترکستان را بدست سعد و قاص و شام و فلسطین را بدست

فقال هذا يطول فقال اكتبوا على تاريخ الفرس كلما اقام
ملك طرح تاريخ من كان قبله فاجتمع رأيهم على ان ينظروا كم
اقام رسول الله بالمدينة فوجدوه عشر سنين فكتبوا التاريخ من
هجرة رسول الله محمد بن سيرين قام رجل الى عمر فقال ارحوا
فقال عمر ما ارحوا فقال شئى تفعله الاعاجم فى شهر كذا
من سنة كذا فقال عمر حسنى فآرخوا فاتفقوا على الهجرة ثم
قالوا من آى الشهر فقالوا من رمضان ثم قالوا فالمحرم هو
منصرف الناس من حجهم وهو شهر حرام فاجمعوا عليه
وقال سعيد بن المسيب جمع عمر الناس فقال من آى نكتب
التاريخ فقال على من مهاجرة رسول الله وفراقه ارض الشرك
ففضله عمر .
(كامل ابن الاثير)

قال المحب الطبرى امر رسول الله حين قدم المدينة بالتاريخ
وكانوا يورخون بالشهر والشهرين من مقدمه حتى آخ عمرين
الخطاب رضى الله عنه من الهجرة لآنها فرقت بين الحق
والباطل وذلك سنة سبع عشرة او ثمانى عشرة من الهجرة
وقدموا التاريخ على الهجرة وجعلوه من المحرم ولا يخفى
حكاية اليهود لما اظهروا كتابا وزعموا انه كتاب رسول الله
باسقاط الجزية عن اهل خيبر بشهادة جماعة من الصحابة
رضى الله عنهم قد كتبوا الشهادة سعد بن ابى وقاص ومعاوية
بن ابى شعبان فظهر بذلك كذبهم لان فتح خيبر كان سنة
سبع وسعد رضى الله عنه مات يوم قريضة قبل خيبر بسنتين
(شايد سعد بن معاوية و ناسخ اشتباه كرد) و معاوية
انها اسلم عام الفتح .
(اخبار الدول و آثار الاول)

ابوعبيدة بن الجراح و خالد بن الوليد و مصر و نوبه را بدست
عمرو بن العاص و زبير بن العوام فتح کرده در قلمرو اسلام
در آورد. (۱) تا آنکه در و آخر ذي حجه سال بيست و چهار هجرى

(۱) ابتدا قطعه بابل قديم پايتخت ايران و نيز شام را كه مركز
حكومت روم شرقى بود فتح نمودند و آن از زمان خلافت
ابوبكر شروع شده تا زمان عمر دوام داشته است چنانكه بعد از
فتح بيت المقدس عمر بشام عزيمت نمود و کشور مذکور كه از هفتصد
سال باينطرف تحت سلطه و اقتدار دولت روم بود مسلمين
در مدت هفت سال آنرا بتصرف خود در آوردند همچنين
عساكر عمر بسرعت هرچه تمامتر عراق عرب و ايران را فتح و آخرين
پادشاه ساسانى را از تاج و تخت خود محروم ساختند و سراى
انجام اين مهم و خاتمه دادن بسلطنت ساسانى دو ماه بيشتر
طول نكشيد و در مغرب هم بسردارى عمر ابن العاص
عصر و نوبه هر دو را قبضه نمودند عثمان بعد از عمر
دامنه فتوحات را بسط و ادامه داده سالار سپاه وى تمام
ايلات ايران را بتصرف در آورده و سپاهيانش تا قفقاز و از طرف
ديگر تا هند و ستان رسانيد . (دكتور گوستا ولوپون)
السرمان ملك اهواز اسلم و قتله عبد الله بن عمراتها ما انه
قاتل ابيه و من كلام سلامة بنت يزيد جرد حين نظر اليها
عمر و غطت وجهها عنه « اف بيروج باذا هرمز و هو و كسلام
يشعر بالتأفيف منه والدعا على اهلها (مجمع البحرين)
شايد اصل جمله پارسى چنين بود اف پيروزياد اهور
ومراد او ظفر اهورامزدا بر اهرمن باشد و جمله معرب
و محرف و ترجمه بغير مراد شد .

در سنّ کمتر از شصت بخنجر فیروز نام ایرانی معروف به ابولؤلؤ
غلام مغیره بن شعبه در حال سجده نماز کشته گردید . ومدت
خلافتش ده سال و شش ماه و هشت روز شد و در جوار قبر
نبی و ابوبکر مدفون گردید (۱)

و او خلافت بعد از خود را مابین شش تن از مقرّبان پیغمبر
یعنی علی بن ابیطالب و عثمان بن عفّان و طلحة بن عبد الله
و زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص
قرارداد که با مشورت از مابین خود یکی را تعیین نمایند

(۱) یکی از زوجات عمر امّ کلثوم بنت علی بود و نسلش نه از
آن زوجه بلکه از دیگر زوجاتش برقرار ماند . روی عن قداح
عن جعفر عن ابیه قال ماتت امّ کلثوم بنت علی و ابنهما
زید بن عمر بن الخطاب فی ساعة واحدة و لا یدری ایهما
ذلک قبل فلم یورث احدهما من الآخر و صلّی علیهما
جمیعاً .
(فصل الخطاب)

و ندر خیر است کی عمر بن الخطاب رضی مر امّ کلثوم
دختر فاطمه بنت محمد مصطفی صلعم خطبه کرد از پدرش
علی رضی الله عنهم اجمعین علی گفت اوبس خرد است
و تو مرد پیری و مرانیت است که ببرد از زاده خود ده هم
عبد الله بن جعفر رضی ، عمر پیغام فرستاد یا بالحسن
اندر جهان زنان بسیارند بزرگ و مراد من از امّ کلثوم
اثبات نسل است نه دفع شهوت لقله عم «کل سبب و نسب
ینقطع الا سببی و نسبی» کنون مرا سبب هست باید تم
سبب نیز با آن یاری باشد هر دو طرف بمتابعت وی محکم گردانید
باشم علی رضی و برابد و داد زید بن عمر رضی از وی بیامد .
(کشف المحجوب)

و پسر خود عبد الله را حقّ رأی و شور داد مشروط باینکه و پسر
از خلافت نصیبی نباشد و مدّت شور را سه روز معین داشت
که بروز چهارم امیر مسلمانان را برقرار دارند و اگر اختلاف
کنند و رأی متحد حاصل نشود خلافت طبق آنطرف کسه
رأی عبد الرحمن است برقرار باشد .

آورده اند که علی در آن روزها بعمش عبّاس چنین خبر
داد و گفت باز حقّ از کف ما بیرون افتد چه سعد بن عمّ
عبد الرحمن است و او داماد عثمان میباشد و عبّاس جواب
گفت من در حقّ تو دفاعی نخواهم کرد چه هر بار تأخیر
انداخته بنزد من آمدی نخست قبل از وفات پیغمبر اشاره کرد
که از وی بپرس این امر را بکه و امیگذاری و تو نکردی و پس از
وفاتش همینکه عمر نام تو را در شوری برد گفتم داخل در آنان
نشو و نشنیدی این گروه پیوسته ما را از این امر دفع میکنند تا
دیگری جز ما برقرار گردد و اکنون بخدا سوگند است که
مردی لایضّر و لا ینفع بخلافت نشیند . و چنانکه گفت
عبد الرحمن با عثمان بیعت کرده دیگران نیز بیعت نمودند و
او را بخلافت برافراختند و علی مکرر شد و به عبد الرحمن
چنین گفت نه این اول باری است که بر ما خود نمائی کردید
ولی شکیبائی پیش گرفته و میگیریم و خدا غالب است و سوگند
بر او عثمان را حکمرانی ندادی مگر بهر اینکه بالاخره این امر

بخودت برگردد ولی خدای را هر روز کاری است و عبدالرحمن
 گفت ای علی بر زبان خود حجت و بهانه بدست مردم مده
 و علی در حالیکه بخودش میگفت بزودی کتاب با خورش میرسد
 بیرون آمد و مقدار بن اسود به عبدالرحمن چنین گفت
 بخدا سوگند مردی حکم گزار برستی و داد را وا گذاشتی و او
 جواب گفت که محض خیر بمسلمانان خود را بمشقت انداختم .
 مقدار گفت تعجبم از قریش است مردی را ترك کردند که
 من حکم گزار تر بحق و عالمتر از او نیافتم عبدالرحمن گفت
 ای مقدار از خدا بترس و من بر تو از حدوث فتنه اندیشه
 دارم . و گویند بعداً همینکه عثمان حکمرانی بنوهوسان از
 خویشانش وا گذاشت به عبدالرحمن گفتند همه این حواریت
 از تو برخاست او جواب داد که چنین گمان در حقش نمی کردم
 و با خدا عهد کردم که با وی همسخن نشوم و از آنگاه عثمان
 را ترك کرد . و چون در حال مرض موتش عثمان برسم عیادت
 آمد روی بدیوار برگردانده با وی سخن نگفت .
 وبالجملة عثمان خلیفه خلیفه رسول الله شد و بسر
 منبر بپایه پائین نشستگاه عمر بنشست و اول بار که خواست
 خطابه در جمع اصحاب و مسلمین ادا کند نتوانست و بحضار
 چنین گفت هر امری در آغازش بدینگونه میباشد و بعداً بر شما
 خطب بسیار القا مینمایم . و او از بنی امیه بود که سالها

قبل از طلوع محمدی از بنی هاشم با آنطایفه دو ساقه از یک
 اصل و رقیب و حسود و معارض بودند و بزرگشان ابوسفیان
 و دیگر بستگانشان آنهاهم معارضت و محاربت با پیغمبر کردند
 و بالاخره پدر زن پیغمبر شد و باغلبه و قدرت اسلامی ناچار
 بتسلیم و قبول اسلام گردید . و دیگران از آن طایفه نیز
 چنین شدند ولی ایمان و تقوی و تقدس بسزا در اسلام
 نداشتند و بعقب ریاست میگشتند .

و در این هنگام از جوانان نوحاسته و غیرهم پیرامون
 عثمان را گرفته چون حلقه انگشتی بانگشت خود همی گردانند
 و اوستدریچ ولات و حکمرانان اسلامی در بلاد راکه از قبل
 برقرار بودند همی معزول کرده برجایشان از بنی امیه و
 خویشان خود منصوب نمود که اعمالی ناستوده کرده مردم
 قریب العهد بایام نبوی را بخشم و هیجان آوردند چنانکه
 ولید بن عقبه برادر امی خود را بر اهالی کوفه حکومت داد و
 او شرب خمور کرده بحال مستی نماز صبح را بر مسلمین امامت
 نمود و دو رکعت اضافه خوانده خطاب به مأمومین کرد
 گفت " هَلْ أَرَبُكُمْ " و ابن مسعود جواب گفت " نَارِلْنَا
 مَعَكَ فِي زِيَادَةِ مُنْذُ الْيَوْمِ " . و بالاخره ولید با مر علی
 تعزیر بجلد تازیانه شد و معاویه بن ابی سفیان که بر شام
 حکمرانی گرفت همی جمع مال و شوون جلال فراهم ساخت

وجندب جنادة ابوذرغفاری از اصحاب شهیر نبوی بر او و مردمش آیه " والذین یکنزون الذّهب والقضّة و لا ینفقونها فی سبیل اللّٰه فبشرهم بعذاب الیم " همی خواند و باصراحت و شہامت اعتراض بر آن اعمال کرد و معاویه بعثمان نوشت تا وی را بمدینه کشید و او بقدرت ایمانیّه تاّه در آنجا مردم را گرد خود جمع کرده شنعت بر آنگونه اعمال را تعقیب و خطابه و اعلان نمود تا عثمان ویرا به " ریزه " محلّی در ورونا معمور تبعید و مهجور کرد و آن مرد غیر در آنجا درگذشت .

و نیز عبد اللّٰه بن سعید بن ابی سرح عامری برادر رضاعی عثمان را که شرح مہد و والدّم شدنش در عصر نبوی و شفاعت ویرا در حقیقت قبلاً آوردیم حکمرانی مصر داد و بدست وی در مغرب افریقا فتوحات کرد و همینکه خمس غنائم بمدینه رسید تمامت اموال و اشیا و فیر را بعروان بن الحکم از خویشان بنی امیّه خویش بخشید . و نیز مروان بن الحکم مذکور بر نشانده اش فدک را که پیغمبر بدخترش فاطمه داد باستاند بروایتی از قول ابی بکر که پیغمبر فرمود " نحن معاشر الانبیاء لا نورث " قطع کرد و بدست خود و اولاد خود برقرار نمود .

و نیز عثمان ابوموسی اشعری را از حکمرانی بصره معزول و پسر خال خود عبد اللّٰه بن عامر کریم را منصوب نمود .
و امثال این امور موجب شد که مسلمانان برآشفتنند و رجالی

کثیر سر برکشیدند و عایشه اعمال عثمان رانکوهش کرده پیراهن و موی پیچمر رانشان داده گفت " هذا قمیصه و شعره لم یبیل و قد بلی دینہ "

و در خلال همان احوال بسال سی و سه هجری گروهی از کوفیّین اعمال عثمان رانکوهش کردند و از سعید بن العاص و الی خود زشت و سخت گفتند و والی مذکور بعثمان نوشت و او حکم داد و همگی را بشام نزد معاویه فرستاد و معاویه با ایشان مکالمه کرده بیم داد و آنان برآشفته به سروریش دست انداختند و ماوقع بعثمان نوشت و او دستور داد تا همگی را بکوفه نزد سعید برگرداند و آنان بذکرسو از خود عثمان پرداختند و جمعی کثیر از اهالی نیز بایشان پیوستند و بسال سی و چهار هجری سعید بمدینه نزد عثمان رفته اعمال و اقوال کوفیان را شرح داده گفت ابوموسی اشعری را میخواهند و عثمان ابوموسی را بحکمرانی فرستاد و او مردم را باطاعت خلیفه خواند و تأثیری نکرد حتی معدودی از اصحاب و بزرگان بصدد مقاتله با عثمان برآمدند و در این باب مکاتبه کردند و دیگران هم مانع نشدند تا در سال سی و پنج هجری جمعی و فیر از مسلمانان مصر که قرب هزار و هفتصد گفتند بمدینه آمدند و روی دل سوی علی داشتند و گروهی از کوفه آمدند و به زبیر متوجّه بودند و از بصره نیز جمعی رسیدند

وطلحه را میخواستند . و در روز جمعه عثمان نماز را در مسجد
بجماعت خوانده بر منبر برآمده خطاب بآن جماعت چنین گفت :
" یا هؤلاء اللّٰه یعلم و اهل المدینة یعلمون انکم ملعونون
علی لسان محمد " و محمد بن مسلمة برخاسته گفت من بدین
شهادت میدهم و این وقت تمامت گروه بجوشیدند و مردم
مسجد را سنگسار کرده بیرون نمودند و عثمان بیپوشانیه از
منبر بیفتاد و برخی او را بخانه اش کشیدند .

و در آنحال گروهی از اهل مدینه از عثمان مدافعه کردند
که از آنجمله حسن بن علی بود تا از مهاجمه محفوظ ماندند
و در این هنگام است که بزرگان اولیه چنان آئینی بزرگ در اثر
ضعف ایمان حقیقی و تقوی و پرهیزکاری و اهدمال روش و اخلاق
و در آنروز و صرف نیروی دینی در استقرار و تحکیم ریاست و
تهدید دنیویست همچنان و انقلابی مگرف و شکست در فرسوده
نمودن ایجاد کردند و شهادت و غیرت و صراحت عربی را
بدان سویر انگیزختند که با خلیفه پیغمبر بوضع ناگوار ستیزه
کرده خونس بریزند و جماعات مذکوره مدت سی روز در مسجد
ماندند و عثمان در آنوقت اقامت صلوة را پیوسته داشت
آنگاه وی را از صلوة دفع دادند و قریب پنجاه روز اهل مدینه
در خانه های خود و عثمان در خانه خویش ملازم گشت و امیر
مصریان در مسجد اقامه صلوة نمود . و علی عثمان را بر آن داشت

که مروان را از کاتبیت خود و عبد اللّٰه بن ابی سرح را از حاکمیت
مصر معزول کرد و مهاجمین متفرق شدند ولی در زمان سی
نزدیک مروان بشغل خود برگشت و نیز در حالیکه محمد بن
ابی بکر با گروهی از مهاجرین و انصار بحکومت مصر میسرفت
بنده ای را سوار بر استر شتایان یافتند و از مقصد پرسیدند
جواب گفت نزد حاکم مصر روانم و چون اشاره بمحمد گفتند
حکومت مصر با این است جواب گفت نزد دیگری یعنی ابن
ابی سرح میروم لا جرم وی را قبض و تجسس کردند و مکتوب
مختوم بخاتم عثمان خطاب باین ابی سرح باین مضمون یافتند :
" از اجاء ک محمد بن ابی بکر و من معه باتک معزول فلا تقبل
واحتل بقتلهم وابطال کتابهم وابق بعطک " و لذا بمدینه
برگشتند و اصحاب را گرد آورده نامه ارائه دادند و از عثمان
باز پرس کردند و او اقرار بخط کاتب و مهر خود نمود ولی بخدا
سوگند خورد که چنین امر نداد . و از او مروان را خواستند که
تسلیم دهد امتناع ورزید و جماعات را بغض نسبت بوی بیشتر
شده همت بقتلش نهادند و علی فرزند خود حسن و زبیر پسر
خود عبد اللّٰه و طلحة ابن خود محمدرای پی دفاع از وی گماشتند
و حسن بیرون آمد در حالی که با خون خود رنگین بسود و
بالاخره گروه مهاجمین از خانه مجاور سر ریز شدند و محمد بن
ابی بکر نیز در آن میان بود و عثمان را در حالیکه روزه داشت

و قرآن میخواند بکشتند و جسدش بی غسل و کفن سه شبانه روز برجای ماند و احدی از خوف مهاجمین جرئت اقدامی نکرد آنگاه علی امر بدفن جسد داد و عثمان در حدود هشتادسالگی بود و قتلش در شهر نِیجَّه و سال قتلش سی و پنج (۶۵۵ م) از هجرت بود (۱) .
 و در مدت خلافتش فتوحاتی اسلامی در مغرب افریقا شد ولی غالباً آشفتگی های مذکوره در میان صورت داشت و عمل بارز مشهورش نظم و تدوین قرآن میباشد .

(۱) قاتلین عثمان را برخی نامبرده شمردند ولی نقل از نائله زوجه عثمان در مقابل پرسش حضرت علی است که قاتلین معین و مشخص نشدند .

نظم و تدوین قرآن و شرحی دیگر از شوون آن

تقریباً در سال سی هجری بایام خلافت عثمان چنین اتفاق افتاد که حدیقه الیمان از معاریف اصحاب شنید که اهل حص قرآن خود را از مقداد بن اسود گرفتند و او را اصح میشمردند و مسلمانان بصره از والی خود ابوموسی اشعری گرفته آنرا درست تر میدانند و مردم دمشق از ابی بن کعب گرفته اولی و احق میخوانند و اهل کوفه قرآن خود را از عبدالله بن مسعود بدست آورده استوارتر میستایند و نزد خلیفه آمده عرش کرد یا امیر المؤمنین " ادرک الامة قبل ان یختلفوا فی الکتاب اختلاف الیهود والنصارى " لذا عثمان و دیگر صحابه بر آن شدند که مصحف گرد آورده ابوبکر را که در سنین خلافتش مرتب داشت و نزد حفصه زوجه النبی دختر عمر برجای بود با دیگر قرآنهای جمع کرده معدودی از اصحاب به تطبیق با دیگر نسخ قضاوت کنند . و زید بن ثابت و سعد بن العاص و عبدالرحمن بن الحارث بن الهشام را مأمور ساخت که بنظم و تدوین بر نهج مذکور بپردازند و هرگاه اختلافی یابند نسخه ای را که به لغت قریش است رجحان دهند . و انجمن مذکور کاربردینگونه کردند و عثمان